
النصر
قرآن مجید
به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر
به زبان های زنده دنیا
آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۱۱۰. سوره النصر

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره النصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (۱)

وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْواجاً (۲)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوَّاباً (۳)

آشنایی با سوره

۱۱۰- نصر [یاری]

در این سوره، از نصر و یاری خدا و پیروزی و فتح بزرگ است که از سوی خدا فرا رسیده است و مردم فوج فوج به دین خدا می گروند. گفته اند که در ایام «حجه الوداع سال آخر عمر پیامبر در «منا» نازل شده و آخرین سوره ای است که به نحو کامل و یکجا آمده است. بعد از سوره توبه و ۳ آیه دارد. نام دیگرش «تودیع است. چرا که بعنوان آخرین سوره ها، وداعی با پیامبر و پیامبر با امت محسوب می شود و در آن اشاره ای به وفات رسول گرامی اسلام شده است.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {جاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {نَصْرُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالْفَتْحُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{وَرَأَيْتَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {النَّاسَ} ظرف یا مفعولٌ

فیه، منصوب یا در محل نصب {یَدْخُلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فِی} حرف جر {دِینِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَفْواجاً} حال، منصوب

{فَسَبِّحْ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {بِحَمْدِ} حرف جر و

اسم بعد از آن مجرور {رَبِّکَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ك) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَاسْتَغْفِرْهُ} (و) حرف عطف / فعل امر مبنی بر سکون / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِنَّهُ} حرف مشبه بالفعل یـا حرف نفی ناسـخ / (ه) ضـمیر متصـل در محـل نصب، اسم إنّ {کانَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضـمیر مستتر (هو) در تقدیر {تَوَّاباً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Itha jaa nasru Allahi waalfathu.۱

Waraayta alnnasa yadkhuloona fee deeni Allahi afwajan.۲

Fasabbih bihamdi rabbika waistaghfirhu innahu kana tawwaban.۳

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد، (۱)

و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا درآیند، (۲)

پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش خواه، که وی همواره توبه پذیر است. (۳)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد،

«۲» و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند،

«۳» پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

هنگامی که یاری خدا و [آن] پیروزی فرا رسد، (۱)

و مردم را ببینی که گروه گروه در دین خدا درآیند، (۲)

پس پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی، و از او آمرزش بخواه، که او همواره توبه پذیر است. (۳)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

چون هنگام فتح و فیروزی با یاری خدا فرا رسد مراد فتح مکه است (۱)

و در آن روز مردم را بنگری که فوج فوج به دین خدا داخل میشوند و تو را به رسالت تصدیق میکنند (۲)

در آن وقت خدای خود را حمد و ستایش کن و از لوث شرك پاك و منزه دان و از او مغفرت و آمرزش طلب که او خدای بسیار توبه پذیر است توبه مشرکان را هم اگرمومن موحد شوند می پذیرد (۳)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

هنگامی که نصرت الهی فرا رسید. (۱)

مردم را دیدی که دسته دسته در دین خدا وارد می شوند. (۲)

پس باید سپاسگزارانه پروردگارت را تنزیه کنی و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است. (۳)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

آنگاه که یاری خدا و آن فتح - فتح مکه - فرارسد، (۱)

و مردمان را ببینی که گروه گروه در دین خدا درآیند [بدان که رفتن تو به جهان پاینده نزدیک است]، (۲)

پس پروردگارت را با سپاس و ستایش و به پاکی یاد کن - حمد و تسبیح گوی - و از او آمرزش خواه، که او توبه پذیر است. (۳)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

چون یاری خدا و پیروزی فراز آید، (۱)

و مردم را ببینی که فوج- فوج به دین خدا در می آیند، (۲)

پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه ، که او توبه پذیر است. (۳)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

آنگاه که نصرت الهی و پیروزی فراز آید (۱)

و مردم را بینی که گروه گروه به دین الهی در آیند (۲)

پس سپاسگزارانه پروردگارت را نیایش کن و از او آمرزش بخواه که او بس توبه پذیر است (۳)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

گاهی که آید یاری خدا و پیروزی (۱)

و بینی مردم را درآیند به دین خدا گروه گروه (۲)

پس تسبیح گوی به سپاس پروردگار خویش و آمرزش خواهش که او است همانا آمرزگار (۳)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

,When Allah's help comes with victory ۱

,and you see the people entering Allah's religion in throngs ۲

then celebrate the praise of your Lord, and plead to Him for forgiveness. Indeed He ۳ .is all-clement

ترجمه انگلیسی شاکر

(When there comes the help of Allah and the victory, (١

(And you see men entering the religion of Allah in companies, (٢

Then celebrate the praise of your Lord, and ask His forgiveness; surely He is oft-(returning (to mercy). (٣

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

,When God's support comes as well as victory (١)

;and you see mankind entering God's religion in droves (٢)

!then hymn your Lord's praise and beg Him for forgiveness, since He is so Relenting (٣)

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(When comes the help of God, and victory, (١

(and thou seest men entering God's religion in throngs, (٢

then proclaim the praise of thy Lord, and seek His forgiveness; for He turnsagain unto (men. (٣

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(When Allah's succor and the triumph cometh (١

(And thou seest mankind entering the religion of Allah in troops. (٢

Then hymn the praises of thy Lord, and seek forgiveness of Him. Lo! He is ever ready

(to show mercy. (۳

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Mercifu

(When comes the Help of Allah and Victory. (۱

(And thou dost see the People enter Allahs Religion in crowds (۲

Celebrate the Praises of thy Lord and pray for His Forgiveness: for He is Oft-Returning ((in Grace and Mercy). (۳

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

,Lorsque vient le secours d'Allah ainsi que la victoire .۱

,et que tu vois les gens entrer en foule dans la religion d'Allah .۲

alors, par la louange, célèbre la gloire de ton Seigneur et implore Son pardon. Car .۳ .c'est Lui le grand Accueillant au repentir

ترجمه اسپانیایی

,Cuando venga el auxilio de Alá, así como el éxito .۱

,y veas que los hombres entran en masa en la religión de Alá .۲

.entonces, ¡celebra las alabanzas de tu Señor y pide Su perdón! Es indulgente .۳

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

Wenn Allahs Hilfe kommt und der Sieg .۱

,Und du die Menschen scharenweise in die Religion Allahs eintreten siehst .۲

۳. Dann lobpreise du deinen Herrn und bitte Ihn um Vergebung. Wahrlich, Er wendet Sich oft mit Gnade.

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

۱. Quando verrà l'ausilio di Allah e la vittoria,

۲. e vedrai le genti entrare in massa nella religione di Allah,

۳. glorifica il tuo Signore lodandoLo e chiediGli perdono: in verità Egli è Colui che accetta il pentimento.

ترجمه روسی

Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного!

۱. Когда пришла помощь Аллаха и победа,

۲. и ты увидел, как люди входят в религию Аллаха толпами,

۳. - то восславь хвалой Господа твоего и проси у Него прощения! Поистине, Он Обращающийся!

ترجمه ترکی استانبولی

Rahman ve rahîm Allah adiyle.

۱- Allah'n yardm ve fetih, gelip çatt m.

۲- Ve insanlarn, blük-blük, Allah dînine girdiíni grdün mü.

۳- Artk, Rabbine hamd ederek tenzîh et onu ve yarlganma dile ondan; üphe yok ki o, bütün tvbeleri kabûl eder.

ترجمه آذربایجانی

Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə!

;Ya Peyğəmbər!) Allahın köməyi və zəfər (Məkkənin fəthi) gəldiyi zaman) .١

İnsanların dəstə-dəstə Allahın dininə (islama) daxil olduqlarını gördüyün zaman .٢

Rəbbini həmd-səna ilə təqdis et (Onu bütün naqis sifətlərdən uzaq tutub pak bil, .٣
"Sübhanəkə Allahümmə və bihəmdikə" kəlməsini de) və Ondan bağışlanmağını dilə.
!Həqiqətən, O, tövbələri qəbul edəndir

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام لے کر جو بڑا مہربان نہایت رحم والا ہے

١. جب خدا کی مدد آ پہنچی اور فتح (حاصل ہو گئی)

٢. اور تم نے دیکھ لیا کہ لوگ غول کے غول خدا کے دین میں داخل ہو رہے ہیں

٣. تو اپنے پروردگار کی تعریف کے ساتھ تسبیح کرو اور اس سے مغفرت مانگو، بے شک وہ معاف کرنے والا ہے

ترجمه پشتو

١. شروع کوم د الله په نامه چې ډېر زيات مهربانه او پوره رحم لرونکی دی. کله چې راشي مرسته د الله او فتح (بريالی د مکې)

٢. او تهٔ به خلق وينې چې د الله دين کښې به فوج فوج ننوځی

٣. نو د خپل پروردګار تسبيح حمد کوه، او له هغه بخښنه وغواړه بيشکه چې هغه تل ډېر زيات توبه قبوونکی دی

ترجمه کردی

.Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn (Muhemmed!) gava arîkarya Yezdan hatibe .١

.O te jî dît, ku meriv des¬te û deste dikebine ola Yezdan .٢

Îdî tu bi pesindana Xuda yê xwe (perestî bike, ewî) ji kêmayan paqij bike û .٣
baxişandina xwe ji wî bixwaze.Loma bi rastî ewa (Xuda yê te) poşmanîyan pur litê
.dike

ترجمه اندونزی

(Dan kamu lihat manusia masuk agama Allah dengan berbondong- bondong,(٢

Maka bertasbihlah dengan memuji Tuhanmu dan mohonlah ampun kepada-Nya. (Sesungguhnya Dia adalah Maha Penerima tobat.(٣) (١

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah (٢

(lagi Maha Penyayang. (٣

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Apabila datang pertolongan Allah dan kemenangan (semasa engkau wahai (Muhammad berjaya menguasai negeri Makkah), - (١

(Dan engkau melihat manusia masuk dalam ugama Allah beramai-ramai, - (٢

Maka ucapkanlah tasbih dengan memuji Tuhanmu dan mintalah ampun kepadaNya, (sesungguhnya Dia amat menerima taubat. (٣

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

.Utakapofika msaada wa Mwenyeezi Mungu na ushindi .١

.Na utawaona watu wakiingia dini ya Mwenyeezi Mungu makundi makundi .٢

Basi mtakase Mola wako kwa sifa njema na umuombe msamaha, hakika yeye ndiye .٣ .apokeaye sana toba

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۶۵۰

(۱۱۰) سوره نصر مدنى است و سه آيه دارد (۳)

[سوره النصر (۱۱۰): آيات ۱ تا ۳] ترجمه آيات به نام اللَّه كه بخشنده به همه و مهربان با نيكان است.

منتظر باش که وقتی نصرت و فتح از ناحیه خدا برسد (۱).

و ببینی که مردم گروه گروه به دین اسلام در می آیند (۲).

پس (به شکرانه آن) پروردگارت را حمد و تسبیح گوی و از او طلب آمرزش کن که او بسیار توبه پذیر است (۳).

بیـان آیات در این سوره خـدای تعالی رسول گرامیش را وعـده فتـح و یاری می دهـد، و خبر می دهـد که به زودی آن جناب مشاهده می کند که مردم گروه گروه داخل اسـلام می شوند، و دستورش می دهد که به شکرانه این یاری و فتح خدایی، خدا را تسبیح کند و حمد گوید و اسـتغفار نماید. و این سوره بنا به اسـتظهاری که خواهیم کرد در مدینه بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتـح مکـه نـازل شـده.

صفحه ی ۶۵۱

[بیان اینکه مراد از نصر و فتح که در" إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ ..." رسیدن آن پیشگویی شده فتح مکه است

" إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ" کلمه" اذا" ظهور در اسـتقبال (آینده) دارد، و این ظهور اقتضا دارد که مضـمون آیه شریفه خبری باشد از امری که هنوز رخ نداده و به زودی رخ می دهد،

و چون آن امر یاری و فتح است، در نتیجه سوره مورد بحث از مژده هایی است که خدای تعالی به پیامبر داده، و نیز از ملاحم و خبرهای غیبی قرآن کریم است.

و منظور از "نصر" و "فتح"- آن طور که بعضی «۱» از مفسرین پنداشته اند- جنس نصرت و فتح نیست، تا آیه شریفه با تمامی مواقفی که خدای تعالی پیامبرش را یاری نموده و بر دشمنان پیروز کرده منطبق شود، مثلا با ایمان آوردن انصار و اهل یمن هم منطبق گردد، چون با آیه "وَ رَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْواجاً" نمی سازد، زیرا اسلام آوردن انصار و اهل یمن و سایر مسلمانان که قبل از فتح مکه مسلمان شدند فوج فوج نبوده.

و نیز منظور آیه، صلح حدیبیه که خدای تعالی آن را در آیه "إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً" فتح خوانده نمی تواند باشد، برای اینکه آیه بعدی با آن انطباق ندارد، و در صلح حدیبیه مردم فوج فوج داخل اسلام نشدند.

پس روشن ترین واقعه ای که می تواند مصداق این نصرت و فتح باشد، فتح مکه است، چون فتح مکه در حیات رسول خدا (ص) و در بین همه فتوحات، ام الفتوحات و نصرت روشنی بود که بنیان شرک را در جزیره العرب ریشه کن ساخت.

و مؤید این نظریه وعده نصرتی است که در ضمن آیات نازله در باره حدیبیه داده و فرموده: "إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقِیماً وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً" «۲»، چون بسیار نزدیک به ذهن است که منظور از فتح و نصر عزیز، همان فتح

مکه باشد، چون تنها فتحی که مرتبط با فتح حدیبیه باشد همان فتح مکه است که دو سال بعد از صلح حدیبیه اتفاق افتاد.

و این نظریه به ذهن نزدیـک تر است، تا آیه را حمل کنیم بر اجابت دعوت حقه از ناحیه اهل یمن و دخول بـدون خونریزیشان در اسلام، پس نزدیک تر به اعتبار همان است که بگوییم: مراد از نصر و فتح، نصرت رسول خدا (ص) بر کفار قریش، و

---

(۱) روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۵۶.

(۲) همانـا مـا برای تو فتحی روشن مقرر کردیم، تـا خداونـد از گنـاه گذشـته و آینـده تو درگـذر و نعمت خود را بر تو به حد کمال برسانـد و تو را به راه راست هـدایت کنـد. و خدا تو را با نصـرتی با عزت و کرامت یاری خواهد کرد. سوره فتح، آیات ۱ - ۳.

مراد از فتـح، فتـح مکه است. و نیز بگوییم این سوره بعـد از صـلح حدیبیه و بعد از نزول سوره فتح و قبل از فتح مکه نازل شده است.

" وَ رَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْواجاً" راغب در مفردات می گوید کلمه" فوج" به معنای جماعتی است که به سـرعت عبور کننـد، و جمع این کلمه" افواج" می آید «۱». و بنا به گفته وی معنای" داخل شـدن مردم در دین خدا افواجا" این اسـت که جماعتی بعـد از جماعتی دیگر به اسـلام در آیند، و مراد از" دین اللَّه" همان اسـلام است، چون خدای تعالی به حکم آیه" إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ" «۲» غیر اسلام را دین نمی داند.

[وجه و مناسبت امر به حمد و استغفار پروردگار، بعد از دیدن نصر الهی

" فَسَبِّحْ

بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوَّاباً" از آنجایی که این نصرت و فتح اذلال خدای تعالی نسبت به شرک، و اعزاز توحید است، و به عبارتی دیگر این نصرت و فتح ابطال باطل و احقاق حق بود، مناسب بود که از جهت اول سخن از تسبیح و تنزیه خدای تعالی برود، و از جهت دوم- که نعمت بزرگی است- سخن از حمد و ثنای او برود، و به همین جهت به آن جناب دستور داد تا خدا را با حمد تسبیح گوید.

البته در این میان وجه دیگری برای توجیه و مناسبت این دستور هست، و آن این است که حق خدای عز و جل که رب عالم است، بر بنده اش این است که او را با صفات کمالش ذکر کند و همواره بیاد نقص و حاجت خود بیفتد، و چون فتح مکه باعث شد رسول خدا (ص) از گرفتاریهایی که در از بین بردن باطل و قطع ریشه فساد داشت فراغتی حاصل کند، دستورش داد که از این به بعد که فراغتت بیشتر است، به یاد جلال خدا- که تسبیح او است- و جمالش- که حمد او است و نقص و حاجت خودش، که استغفار است- بپردازد، و معنای استغفار در مثل رسول خدا (ص) که آمرزیده هست، درخواست ادامه مغفرت است، چون احتیاج به مغفرت از نظر بقاء عینا مثل احتیاج به حدوث مغفرت است، (دقت فرمایید). و این استغفار از ناحیه آن جناب تکمیل شکرگزاری است، و ما در آخر جلد ششم این کتاب گفتاری در معنای آمرزش گناه گذراندیم.

" إِنَّهُ كانَ تَوَّاباً"- این جمله دستور به استغفار را تعلیل می کند، و

در عین حال تشویق و تاکید هم هست.

---

(۱) مفردات راغب، ماده" فوج".

(۲) همانـــــــا دیـــــــن در نزد خـــــــدا اســـــــلام اســـــــت. ســـــــوره آل عمران، آیـــــــه ۱۹.

بحث روایتی [چند روایت مربوط به نزول سوره نصر]

در مجمع البیان از مقاتل روایت کرده که گفت: وقتی این سوره نازل شد، رسول خدا (ص) آن را بر اصحابش قرائت کرد، اصحاب همه خوشحال گشته به یکدیگر مژده می دادند، ولی وقتی عباس آن را شنید گریه کرد، رسول خدا (ص) پرسید: چرا می گریی عمو؟ عرضه داشت: من خیال می کنم این سوره خبر مرگ تو را به تو می دهد، یا رسول اللَّه. حضرت فرمود: بله این سوره همان را می گوید که تو فهمیدی، و رسول خدا (ص) بعد از نزول این سوره بیش از دو سال زندگی نکرد، و از آن به بعد هم دیگر کسی او را خندان و خوشحال ندید «۱».

مؤلف: این معنا در تعدادی از روایات با عباراتی مختلف آمده.

و بعضی «۲» در وجه دلالت سوره بر خبر مرگ آن جناب چنین گفته اند که: این سوره دلالت دارد بر اینکه رسول خدا (ص) از انجام رسالات خود فارغ شده، آنچه بنا بود انجام دهد انجام داده، و دوران تلاش و مجاهدتش به سر رسیده، و معلوم است که طبق مثل معروف" عند الکمال یرقب الزوال"، هر چیزی که به حد کمالش رسید باید منتظر زوالش بود.

و در همان کتاب از ام سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) در اواخر عمرش نمی ایستاد و نمی نشست و نمی آمد و نمی رفت، مگر اینکه می گفت:

" سبحان اللَّه و بحمده و استغفر اللَّه و اتوب الیه" ما علت این معنا را

پرسیدیم، فرمود: من بدین عمل مامور شده ام، آن گاه این سوره را می خواند:" إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ " «۳».

مؤلف: و در این معنا روایات یکی دو تا نیست، البته در بین آنها در اینکه رسول خدا (ص) چه ذکری می گفته اختلاف هست.

و در عیون به سند خود از حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) روایت آورده که گفت: من از پدرم شنیدم که از پدرش (ع) حدیث کرد که: اولین سوره ای که از قرآن نازل شد سوره" بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ" بود، و آخرین سوره ای که ___

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۴.

(۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۶.

نازل شد سوره" إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ" بود «۱».

مؤلف: شاید منظور از آخرین سوره در بست و به طور تمام بوده، که در این صورت منافات ندارد که بعضی آیات سایر سوره ها بعد از این سوره نازل شده باشد.

[تفصیل داستان فتح مکه: پیمان شکنی مکیان، حرکت قوای اسلام، وقایع بین راه، وارد شدن به شهر و ...]

و در مجمع البیان در داستان فتح مکه آمده: بعد از آنکه در سال حدیبیه رسول خدا (ص) با مشرکین قریش صلح نمود، یکی از شرائط صلح این بود که هر کس و هر قبیله عرب بخواهد می تواند داخل در عهد رسول خدا (ص) شود، و هر کس و هر قبیله بخواهد می تواند داخل در عهد قریش گردد، قبیله خزاعه به عهد و عقد رسول خدا (ص) پیوست، و قبیله بنی بکر در عقد و پیمان قریش در آمد، و بین این دو قبیله از قدیم الأیام دشمنی بود.

در این بین

جنگی میان بنی بکر و خزاعه اتفاق افتاد، و قریش بنی بکر را با دادن سلاح کمک کردند، ولی آشکارا کمک انسانی ندادند به جز بعضی افراد، از آن جمله عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو که شبانه و مخفیانه به کمک بنی بکر رفتند.

ناگزیر عمرو بن سالم خزاعی سوار بر مرکب خود شد و به مدینه نزد رسول خدا (ص) شتافت، و این در هنگامی بود که مساله فتح مکه بر سر زبانها افتاده بود، و رسول خدا (ص) در مسجد در بین مردم بود، عمرو بن سالم ایستاد و این اشعار را سرود:

لا هم انی ناشد محمدا *** حلف ابینا و ابیه الا تلدا

ان قریشا أخلفوك الموعدا *** و نقضوا میثاقك الموكدا

و قتلونا ركعا و سجدا «۲» رسول خدا (ص) فرمود: ای عمرو بس است، سپس برخاست و به خانه همسرش میمونه رفت و فرمود: آبی برایم آماده ساز، آن گاه شروع کرد به غسل و شستشوی خود، و می فرمود: یاری نشوم اگر بنی کعب- خویشاوندان عمرو بن سالم- را یاری نكنم، آن گاه از خزاعه بدیل بن ورقاء با جماعتی حرکت کرده نزد رسول خدا (ص) آمدند، آنها هم آنچه از بنی بکر و قریش کشیده بودند و مخصوصا یاری قریش از

---

(۱) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵، ح ۱۲.

(۲) بارالها شاهد باش من به محمد اطلاع دادم، و او را به کمک طلبیدم، و به سوگندهای غلیظی که نیاکان ما، و نیاکان او مقدسش می شمردند سوگند دادم که قریش در باره ات خلف وعده کردند و عهد مؤكد تو را نقض نمودند، و ما را در حال ركوع و

بنی بکر را به اطلاع آن حضرت رسانده به طرف مکه بر گشتند.

و رسول خدا (ص) از پیش خبر داده بود که گویا می بینم ابو سفیان از طرف قریش به سوی شما می آید تا پیمان صلح حدیبیه را تمدید کند و به زودی بدیل بن ورقاء را در راه می بیند. اتفاقا همین طور که فرموده بود پیش آمد، بدیل و همرهانش ابو سفیان را در عسفان دیدند که از طرف قریش به مدینه می رود تا پیمان را تمدید و محکم کند. همین که ابو سفیان بدیل را دید پرسید: از کجا می آیی؟ گفت رفته بودم کنار دریا و این بیابانهای اطراف. گفت: مدینه نزد محمد نرفتی؟ پاسخ داد نه. و از هم جدا شدند، بدیل به طرف مکه رهسپار شد، ابو سفیان به همراهان خود گفت: اگر بدیل مدینه رفته باشد، حتما آذوقه شترش را از هسته خرما داده، برویم ببینیم شترش کجا خوابیده بود، رفتند و آنجا را یافته پشکل شتر بدیل را پیدا کردند و شکافتند دیدند هسته خرما در آن هست ابو سفیان گفت به خدا سوگند بدیل نزد محمد رفته بود.

ابو سفیان از آنجا به مدینه آمد و نزد رسول خدا (ص) رفت، عرضه داشت: ای محمد خون قوم و خویشاوندانت را حفظ کن و قریش را پناه بده و مدت پیمان را تمدید کن. رسول خدا (ص) فرمود: آیا علیه مسلمانان توطئه کردید و نیرنگ بکار زدید و پیمان را شکستید؟ ابو سفیان گفت: نه. فرمود: اگر نشکسته اید ما بر سر پیمان خود هستیم. ابو سفیان از آنجا بیرون آمد، به ابو بکر برخورد و گفت: قریش

را در پناه خود گیر «۱». ابو بکر گفت: وای بر تو مگر کسی می تواند علیه رسول خدا (ص) کسی را پناه بدهد. از او هم گذشت به عمر بن خطاب برخورد و همان تقاضا را از او کرد و همان جواب را از او شنید. از او هم گذشت به منزل دخترش ام حبیبه همسر رسول خدا (ص) رفت و خواست تا روی فرش رسول خدا (ص) بنشیند، دخترش خم شد و فرش را جمع کرد، ابو سفیان گفت: دخترم آیا دریغ کردی از اینکه پدرت روی فرش بنشیند؟ گفت: بله، این فرش رسول خدا (ص) است، و تو به خاطر شرکت نجس و پلید هستی و نمی توانی روی این فرش بنشینی.

---

(۱) پناه گیری رسمی از جاهلیت عرب بود که وقتی جنایتکار و حتی قاتل فرزند کسی از آن شخص پناه می خواست، پناهش می داد، و دیگر کسی نمی توانست به او آسیبی برساند، و بر حسب همان جوار، خود آن شخص هم به قاتل فرزندش آسیب نمی رساند، و ابو سفیان به همین منظور آمده بود، و کافی بود یکی از مسلمانان او و یا همه قریش را در پناه خود بگیرد." مترجم".

از آنجا هم بیرون شد و به خانه فاطمه (ع) رفت و گفت: ای دختر سید عرب، آیا قریش را پناه می دهی و مدت پیمان ایشان را تمدید می کنی؟ اگر چنین کنی گرامی ترین خانم در همه مردم خواهی بود. فاطمه (ع) فرمود جوار من جوار رسول خدا (ص) است. پرسید: آیا ممکن نیست به دو پسرانت دستور دهی این کار را بکنند؟ فرمود: به خدا سوگند بچه های من کودکند و به

حدی نرسیده اند که بین مردم جوار دهند، علاوه بر این، هیچ مسلمانی نمی تواند به دشمن رسول خدا (ص) پناه دهد. آن گاه رو به علی بن ابی طالب (ع) کرد و گفت: ای ابا الحسن چاره ام از همه جا قطع شده، از تو می خواهم برایم خیر خواهی کنی و راه چاره ای پیش پایم بگذاری. علی (ع) فرمود: تو پیر مرد قریشی، برخیز و بر در مسجد بایست و اعلام کن که همه بدانید من قریش را در پناه و جوار خود قرار دادم، این را بگو و به دیار خودت مکه برگرد، ابو سفیان پرسید: این کار دردی از من دوا خواهد کرد؟ فرمود: به خدا سوگند گمان ندارم، و لیکن چاره دیگری برایت سراغ ندارم، ناگزیر ابو سفیان برخاست و در مسجد فریاد زد ایها الناس من قریش را در جوار خود قرار دادم، آن گاه شترش را سوار شد و به طرف مکه رفت.

وقتی وارد بر قریش شد، پرسیدند چه خبر آورده ای؟ ابو سفیان قصه را برایشان شرح داد. گفتند: به خدا سوگند علی بن ابی طالب کاری برایت انجام نداده، جز اینکه به بازیت گرفته، و اعلامی که در بین مسلمانان کردی هیچ فایده ای ندارد، ابو سفیان گفت: نه به خدا سوگند علی منظورش بازی دادن من نبود، ولی چاره دیگری نداشتم.

راوی می گوید: رسول خدا (ص) دستور داد تا مسلمانان برای جنگ با مردم مکه، مجهز و آماده شوند، و آن گاه عرضه داشت بار الها چشم و گوش قریش را از کار ما بپوشان و از رسیدن اخبار ما به ایشان جلوگیری فرما تا ناگهانی بر سرشان بتازیم و قریش را

در شـهرشان مکه غافلگیر سازیم، در این هنگام بود که حاطب بن ابی بلتعه نامه ای به قریش نوشت و به دست آن زن داد تا به مکه برسانـد، ولی خبر این خیانتش از آسـمان به رسول اللّه رسـید، و علی (ع) و زبیر را فرسـتاد تا نامه را از آن زن بگیرند، که داستانش در سوره ممتحنه گذشت.

رسول خدا (ص) در داسـتان فتح مکه ابو ذر غفاری را جانشین خود در مدینه کرد و ده روز از ماه رمضان گذشته بود که با ده هزار نفر لشکر از مدینه بیرون آمد، و این در سال هشتم هجرت بود، و از مهاجر و انصار حتی یک نفر تخلف نکرد.

از سـوی دیگر ابـو سـفیان بـن حـارث بـن عبـد المطلـب (پسـر عمـوی رسـول خـدا (ص))

، و عبـد اللّه بن امیه بن مغیره، در بین راه در محلی به نام" نیق العقاب" رسول خـدا (ص) را دیدند، و اجازه ملاقات خواسـتند، لیکن آن جناب اجازه نـداد، ام سـلمه همسـر رسول خـدا (ص) در وساطت و شـفاعت آن دو عرضه داشت: یا رسول اللّه (ص) یکی از این دو پسر عموی تو و دیگری پسر عمه و داماد تو است. فرمود مرا با ایشان کاری نیست، اما پسر عمویم هتک حرمتم کرده، و اما پسـر عمه و دامادم همان کسی است که در باره من در مکه آن سخنان را گفته بود، وقتی خبر این گفتگو به ایشان رسید ابو سفیان که پسر خوانده ای همراهش بود گفت: به خدا سوگند اگر اجازه ملاقاتم ندهد دست این کودک را می گیرم و سر به بیابان می گذارم، آن قدر می روم

تا از گرسنگی و تشنگی بمیریم، این سخن به رسول خدا (ص) رسید، حضرت دلش سوخت و اجازه ملاقاتشان داد، هر دو به دیدار آن جناب شتافته اسلام آوردند.

و چون رسول خدا (ص) در مر الظهران بار انداخت، و با اینکه این محل نزدیک مکه است، مردم مکه از حرکت آن جناب بکلی بی خبر بودند، در آن شب ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء از مکه بیرون آمدند تا خبری کسب کنند.

از سوی دیگر عباس عموی پیامبر (ص) با خود گفت: پناه به خدا، خدا به داد قریش برسد که دشمنش تا پشت کوه های مکه رسیده، و کسی نیست به او خبری بدهد، به خدا اگر رسول خدا (ص) به ناگهانی بر سر قریش بتازد و با شمشیر وارد مکه شود، قریش تا آخر دهر نابود شده، این بی قراری وادارش کرد همان شبانه بر استر رسول خدا (ص) سوار شده به راه بیفتد، با خود می گفت:

بروم بلکه لابلای درخت های اراک اقلا به هیزم کشی برخورم، و یا دامداری را ببینم، و یا به کسی که از سفر می رسد و به طرف مکه می رود برخورد نمایم، به او بگویم به قریش خبر دهد که لشکر رسول خدا (ص) تا کجا آمده، بلکه بیایند التماس کنند و امان بخواهند تا آن جناب از ریختن خونشان صرفنظر کند.

از اینجا مطلب را از قول عباس می خوانیم: به خدا سوگند در لابلای درختان اراک دور می زدم تا شاید به کسی برخورم، که ناگهان صدایی شنیدم که چند نفر با هم صحبت می کردند، خوب گوش دادم صاحبان صدا را شناختم، ابو سفیان بن حرب و حکیم

بن حزام و بـدیل بن ورقاء بودند، و شـنیدم ابو سـفیان می گفت به خدا سوگند هیچ شبی در همه عمرم چنین آتشـی ندیده ام، بـــدیل در پاســـخ گفـــت: بــــه نظر مــــن ایــــن آتش هــــا از قــــبیله خزاعــــه باشــــد، ابــــو ســــفیان

صفحه ی ۶۵۸

گفت: خزاعه پست تر از ایننـد که چنین لشـکری انبوه فراهم آورند من او را از صدایش شـناختم، و صدا زدم ای أبا حنظله- ابو سفیـان- تـا صـدایم را شـنید شـناخت، و گفت ابو الفضـل تویی؟ گفتم آری، گفت: لبیک پـدر و مادرم فـدای تو باد، چه خبر آورده ای؟ گفتم: اینـک رسول خـدا (ص) است با لشـکری آمـده که شـما را تاب مقاومت آن نیست، ده هزار نفر از مسـلمین است.

پرسـید: پس می گویی چه کنم؟ گفتم: با من سوار شو تا نزد آن جناب برویم تا از حضـرتش برایت امان بخواهم، به خدا قسم اگر آن جناب بر تو دست یابد گردنت را می زند، ابو سفیان با من سوار شد، با شتاب استر را به طرف رسول خدا (ص) راندم، از هر اجاق و آتشـی رد می شـدیم می گفتنـد: این عموی رسول خدا (ص) و سوار بر استر آن جناب است، تا به آتش عمر بن خطاب رسیدیم، صدا زد ای ابا سفیان حمد خدای را که وقتی به تو دست یافتیم که هیچ عهد و پیمانی در بین نداریم، آن گاه به عجله به طرف رسول خـدا (ص) دوید، من نیز استر را به شـتاب رساندم، به طوری که عمر و استر من جلو درب قبه راه را به یکدیگر بستند، و بالأخره عمر زودتر داخل شد، آن طور که یک سواره کندرو، از پیاده کندرو

جلو می زند.

عمر عرضه داشت: یا رسول اللّٰه این ابو سفیان دشمن خدا است که خدای تعالی ما را بر او مسلط کرده و اتفاقا عهد و پیمانی هم بین ما و او نیست، اجازه بده تا گردنش را بزنم، من عرضه داشتم: یا رسول اللّٰه من او را پناه داده ام، و آن گاه بلافاصله نشستم و سر رسول خدا (ص) را- به رسم التماس- گرفتم، و عرضه داشتم به خدا سوگند کسی غیر از من امروز در باره او سخن نگوید، ولی عمر اصرار می ورزید، به او گفتم: ای عمر آرام بگیر، درست است که این مرد چنین و چنان کرده، ولی هر چه باشد از آل عبد مناف است، نه از عدی بن کعب- دودمان تو- اگر از دودمان تو بود من وساطتش را نمی کردم. عمر گفت ای عباس، کوتاه بیا، اسلام آوردن تو آن روز که اسلام آوردی محبوب تر بود برای من از اینکه پدرم خطاب اسلام بیاورد. می خواست بگوید: تعصب دودمانی در کارم نیست، به شهادت اینکه از اسلام تو خوشحال شدم بیش از آنکه پدرم مسلمان می شد، اگر می شد. در اینجا رسول خدا (ص) به عمویش عباس فرمود فعلا برو او را امان دادیم، فردا صبح او را نزد من آر.

می گوید: صبح زود قبل از هر کس دیگر او را نزد رسول خدا (ص) بردم، همین که او را دید فرمود: وای بر تو ای ابا سفیان آیـــــــــا هنـــــــــــوز وقـــــــــــت آن نشـــــــــــده کـــــــــــه بفهمی

جز اللّٰه معبودی نیست؟ عرضه داشت: پدر و مادرم فدای تو که چقدر پابند رحمی، و چقدر کریم و رحیم و حلیمی، به خدا قسم

اگر احتمال می دادم که با خدای تعالی خدای دیگری باشد، باید آن خدا در جنگ بدر و روز احد یاریم می کرد. رسول خدا (ص) فرمود: وای بر تو ای ابا سفیان آیا وقت آن نشده که بفهمی من فرستاده خدای تعالی هستم؟ عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت شود، در این مساله هنوز شکی در دلم است عباس می گوید: به او گفتم وای بر تو شهادت بده به حق قبل از اینکه گردنت را بزنند. ابو سفیان بناچار شهادت داد.

در این هنگام رسول خدا (ص) فرمود: ای عباس برگرد و او را در تنگه دره نگه دار، تا لشکر خدا از پیش روی او بگذرد، و او قدرت خدای تعالی را ببیند، من او را نزدیک دماغه کوه، تنگترین نقطه دره نگه داشتم، لشکریان اسلام قبیله قبیله رد می شدند و او می پرسید: اینها کیانند؟ و من پاسخ می دادم، و می گفتم مثلا این قبیله اسلم است، این جهینه است، این فلان است، تا در آخر خود رسول خدا (ص) در کتیبه خضراء از مهاجرین و انصار عبور کرد، در حالی که نفرات کتیبه آن چنان غرق آهن شده بودند که جز حدقه چشم از ایشان پیدا نبود، ابو سفیان پرسید اینها کیانند: ای ابا الفضل؟

گفتم این رسول خدا (ص) است که با مهاجرین و انصار در حرکت است. ابو سفیان گفت: ای ابا الفضل سلطنت برادرزاده ات عظیم شده، گفتم وای بر تو سلطنت و پادشاهی نیست. بلکه نبوت است، گفت: بله حالا که چنین است «۱».

حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء نزد رسول خدا (ص) آمدند، و اسلام را پذیرفته با آن جناب بیعت کردند،

وقتی مراسم بیعت تمام شد، رسول خدا (ص) آن دو را پیشاپیش خود روانه به سوی قریش کرد تا ایشان را به سوی اسلام دعوت کنند و اعلام بدارند هر کس بر خانه ابو سفیان که بالای مکه است داخل بشود ایمن است، و هر کس داخل خانه حکیم که در پایین مکه است بشود او نیز ایمن خواهد بود، و هر کس هم درب خانه خود را بروی خود ببندد و دست به شمشیر نزند ایمن است.

و بعد از آنکه ابو سفیان و حکیم بن حزام از نزد رسول خدا (ص) بیرون آمدند و به طرف مکه روانه شدند، رسول خدا (ص) زبیر بن عوام را

---

(۱) یعنی حالا- که زور بالای سرم است من هم می گویم نبوت است، و گر نه خودم به آن ایمان ندارم." مترجم".

به سرکردگی جمعی از سواره نظام مهاجرین مامور فرمود تا بیرق خود را در بلندترین نقطه مکه که محلی است به نام حجون نصب کند و فرمود از آنجا حرکت نکنید تا من برسم، و وقتی خود آن جناب به مکه رسید، در همین حجون خیمه زد، و سعد بن عباده را به سرکردگی کتیبه انصار در مقدمه اش، و خالد بن ولید را با جمعیتی از مسلمانان قضاعه و بنی سلیم را دستور داد تا به پایین مکه بروند، و پرچم خود را در آنجا نرسیده به خانه ها نصب کنند.

و به ایشان دستور داد که به هیچ وجه متعرض کسی نشوند و با کسی نجنگند، مگر آنکه ابتدا به جنگ کرده باشد، و دستور داد چهار نفر را هر جا دیدند به قتل برسانند: ۱-

عبد اللَّه بن سعد بن ابی سرح ۲- حویرث بن نفیل ۳- ابن خطل ۴- مقبس بن ضبابه، و نیز دستورشان داد که دو نفر مطرب و آوازه خوان را هر جا دیدند بکشند، و اینها کسانی بودند که با آوازه خوانیهایشان رسول خدا (ص) را هجومی گفتند. و فرمود حتی اگر دیدند دست به پرده کعبه دارند در همان حال به قتلشان برسانند. طبق این فرمان علی (ع) حویرث بن نفیل و یکی از دو آوازه خوانها را کشت، و آن دیگری متواری شد، و نیز مقبس بن ضبابه را در بازار به قتل رسانید، و ابن خطل را در حالی که دست به پرده کعبه داشت پیدا کردند، و دو نفر به وی حمله کردند، یکی سعید بن حریث، و دیگری عمار بن یاسر، سعید از عمار سبقت گرفت و او را به قتل رسانید.

ابو سفیان با شتاب خود را به رسول خدا (ص) رسانیده رکاب مرکب آن جناب را گرفت و بدان بوسه زد، آن گاه گفت: پدر و مادرم به قربانت، آیا نشنیدی که سعد گفته:

اليوم يوم الملحمه *** اليوم تسبى الحرمه «۱»

حضرت به علی (ع) دستور داد: به عجله خود را به سعد برسان، و پرچم- که همواره به دست فرمانداران سپرده می شد- را از او بگیر، و تو خودت آن را داخل شهر کن، اما با رفق و مدارا، و علی (ع) پرچم انصار را از سعد بن عباده گرفت، و انصار را همانطور که فرموده بود با رفق و مدارا داخل شهر کرد.

[خطبه پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) بعد از فتح مکه

بعد از آنکه خود رسول خدا (ص)

وارد مکه شـد، صـنادید (بزرگان) قریش داخل کعبه شدنـد، و به اصـطلاح بست نشسـتند، چون گمان نمی کردند- با آن همه جنایات که کرده بودند- جان سالم بدر برند، در این هنگام رسول خدا (ص)

---

(۱) امروز حمـــــــــام خـــــــــون راه می انـــــــــدازیم، و زنـــــــــان را اســـــــــیر می کنیـــــــــم؟

وارد مسـجد الحرام شـد و تا جلو درب کعبه پیش آمـد، در آنجا ایسـتاده سـخن آغاز کرده فرمود:" لا اله الا اللَّه وحـده وحده أنجز وعـده و نصـر عبده و هزم الاحزاب وحده" معبودی نیست به جز اللَّه، تنها او تنها او که وعده خود به کرسـی نشاند و بنده خود را یاری داد، و یک تنه همه حزبهای مخالفش را از میـدان بدر برد، هان ای مردم هر مال و هر امتیاز موروثی و طبقاتی، و هر خونی که در جـاهلیت محـترم بود، زیرا این دو پـای من (من امروز همه آنهـا را لغو اعلاـم می کنم) مگر پرده داری کعبه و سقـایت حاجیـان، که این دو امتیـاز را به صاحبـانش اگر اهلیت داشـته باشـند بر می گردانم، هـان ای مردم، مکه هم چنـان بلد الحرام است، چون خـدای تعـالی آن را از ازل حرمت داده، برای احـدی قبل از من و برای خود من کشـتار در آن حلال نبوده، تنها برای من پاسـی از روز حلیت داده شـده، از آن گذشـته تا روزی که قیامت بپا شود این بلـد، بلد الحرام خواهد بود، گیاه و روئیـدنیهایش مـادامی که سـبز باشـد کنـده نمی شود، و درختـانش قطع نمی گردد، و شـکارش مورد تعرض احـدی قرار نمی گیرد، گیرد (و با اشاره دست و یا سر و صدا فراری نمی شود) و کسی نمی تواند گم شده ای

را بردارد، مگر به منظور اینکه صاحبش را پیدا کند، و گم شده اش را بدو بدهد.

آن گاه فرمود: هان ای مردم مکه! برای پیامبر خدا همسایگان بسیار بدی بودید، نبوت و دعوتش را تکذیب کردید، و او را از خود راندید، و از وطن مالوفش بیرون کردید و آزارش دادید، و به این اکتفاء نکردید، حتی به محل هجرتم لشکر کشیدید و با من به قتال پرداختید، با همه این جنایات بروید که شما آزاد شدگانید.

وقتی این صدا و این خبر به گوش کفار مکه که تا آن ساعت در پستوی خانه ها پنهان شده بودند رسید، مثل اینکه سر از قبر برداشته باشند همه به اسلام گرویدند، و چون مکه با لشکرکشی فتح شده بود، و قانونا تمامی مردمش غنیمت و بردگان اسلام بودند، ولی رسول خدا (ص) همه را آزاد کرد، از این جهت از آنان تعبیر کرد به" طلقاء".

پس از آن ابن الزبعری شرفیاب حضور رسول خدا (ص) شد، و اسلام آورد و اشعار زیر را انشاء نمود:

یا رسول الاله ان لسانی *** راتق ما فتقت اذا أنا بور

اذا اباری الشیطان فی سنن *** الغی و من مال میله مثبور

امن اللحم و العظام لربی *** ثم نفسی الشهید أنت نذیر «۱».

---

(۱) ای فرستاده معبود یکتا، زبان من امروز خطاهای گذشته ام را جبران می کند، و آنچه در دوران هلاکت و گمراهیم مرتکب شده ام، امروز تلافی می کنم، آن روز در بحبوحه گمراهی بودم، و به پیروی از شیطان مباهات می کردم، ولی امروز فهمیدم هر کس از راه مستقیم منحرف شود انحرافش به هلاکتش منجر می شود، امروز گوشت تنم و تک تک استخوانهایم به پروردگارم ایمان

آورده، و همچنیـــــن جـــــانم گـــــواهی می دهـــــد بـــــه اینکـــــه تـــــو پیـــــامبری نـــــذیر هســـــتی.

صفحه ی ۶۶۲

مجمع البیان سپس اضافه می کند از ابن مسعود روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) در روز فتح داخل مکه شد، در حالی که پیرامون خانه کعبه سیصد و شصت بت کار گذاشته بودند، رسول خدا (ص) با چوبی که در دست شریف داشت به یک یک آن بت ها می زد و می خواند:" جاء الحق و ما یبدئ الباطل و ما یعید- حق آمد دیگر باطل را آغاز نمی کند و بر نمی گرداند" و نیز می خواند:" جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً".

و نیز از ابن عباس روایت شده که گفت: وقتی رسول خدا (ص) وارد مکه شد، حاضر نشد داخل خانه شود، در حالی که معبودهای مشرکین در آنجا باشد و دستور داد قبل از ورود آن جناب بت ها را بیرون سازند، و نیز مجسمه ای از ابراهیم و اسماعیل (ع) بود که در دستشان چوبه از لام- که وسیله ای برای نوعی قمار بود- وجود داشت، رسول خدا (ص) فرمود: خدا بکشد مشرکین را، به خدا سوگند که خودشان هم می دانستند که ابراهیم و اسماعیل (ع) هرگز مرتکب قمار از لام نشدند «۱».

مؤلف: روایات پیرامون داستان فتح مکه بسیار زیاد است، هر کس بخواهد به همه آنها واقف شود باید به کتب تاریخ و جوامع اخبار مراجعه کند، آنچه ما آوردیم به منزله خلاصه ای بود.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۴- ۵۵۷.

تفسیر نمونه

سوره نصر

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۳ آیه است.

محتوی و فضیلت سوره نصر

این سوره در مدینه و بعد از هجرت نازل شده است ، و در

آن بشارت و نوید از پیروزی عظیمی می دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند، و لذا به شکرانه این نعمت بزرگ پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دعوت به تسبیح و حمد الهی و استغفار می کند.

گر چه در اسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز ((فتح مکه)) نبود، به خصوص اینکه طبق بعضی از روایات اعراب معتقد بودند اگر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مکه را فتح کند و بر آن مسلط گردد این دلیل بر حقانیت او است ، چرا که اگر بر حق نباشد خدا چنین اجازه‌ای را به او نمی دهد، همانگونه که به لشکر عظیم ((ابرهه)) اجازه نداد، به همین دلیل بعد از فتح مکه مشرکان عرب گروه گروه وارد اسلام شدند.

بعضی گفته اند: این سوره بعد از ((صلح حدیبیه)) در سال ششم هجرت ، و دو سال قبل از فتح مکه نازل گردید.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند بعد از فتح مکه در سال دهم هجرت در حجه الوداع نازل شده بسیار بعید است ، چرا که تعبیرات سوره با این معنی سازگار نیست ، زیرا خبر از یک حادثه مربوط به آینده می دهد، نه گذشته .

یکی از نامهای این سوره . سوره ((تودیع)) است (تودیع یعنی خدا حافظی) چرا که در آن خبر ضمنی از رحلت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .

در حدیثی آمده است هنگامی که این سوره نازل شد و پیغمبر اکرم (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) آن را بر یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خوشدل شدند، ولی عباس

عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که آن را شنید گریه کرد، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ای عمو چرا گریه می کنی ؟

عرض کرد گمان می کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده ای رسول خدا! فرمود: مطلب همانگونه است که تو می گوئی . <۱>

در اینکه از کجای این سوره چنین مطلبی استفاده می شود در میان مفسران گفتگو است ، زیرا در ظاهر آیات آن چیزی جز بشارت از فتح و پیروزی نیست ، این مفهوم ظاهرا از اینجا استفاده شده که این سوره دلیل بر آن است که رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به پایان رسیده ، و آئین او کاملا تثبیت شده است ، و معلوم است در چنین حالتی انتظار رحلت از سرای فانی به جهان باقی ، کاملا قابل پیش بینی است .

درباره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی (از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است): من قراءها فکانما شهد مع رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فتح مکه : کسی که آن را تلاوت کند همانند این است که همراه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در فتح مکه بوده است . <۲>

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : کسی که سوره اذا جاء نصر الله و الفتح را در نماز

نافله یا فریضه بخواند خداوند او را بر تمام دشمنانش پیروز می کند و در قیامت در حالی وارد محشر می شود که نامه ای با او است که سخن می گوید، خداوند آن را از درون قبرش همراه او بیرون فرستاده ، و آن امان نامه ای است از آتش جهنم .... <۳>

ناگفته پیدا است این همه افتخار و فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره در خط رسول الله قرار گیرد، و به آئین و سنت او عمل کند، نه تنها به لقلقه زبان قناعت نماید.

تفسیر :

هنگامی که پیروزی نهائی فرا رسد!...

در نخستین آیه این سوره که می فرماید: ((هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد))... (اذا جاء نصر الله و الفتح)

و مردم را به بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می شوند... (و راءیت الناس یدخلون فی دین الله ، افواجا).

به شکرانه این نعمت بزرگ و این پیروزی و نصرت الهی ، پروردگارت را تسبیح و حمد کن ، و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است (فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا).

در این سه آیه کوتاه و پر محتوا، ریزه کاریهای فراوان است که دقت در آنها کمک به فهم هدف نهائی سوره می کند:

۱ - در آیه اول نصرت اضافه به خداوند شده است (نصرالله) تنها در اینجا نیست که این اضافه دیده می شود، در بسیاری از آیات قرآن این معنی منعکس است ، از جمله در آیه ۲۱۴ بقره می خوانیم : الا ان نصر الله قریب : بدانید یاری خدا نزدیک

است .

و در آیه ۱۲۶ آل عمران و ۱۰ انفال آمده است : و ما النصر الا من عند الله : نصرت جز از ناحیه خدا نیست .

اشاره به اینکه به هر حال یاری و پیروزی به اراده حق است .

درست است که برای غلبه بر دشمن باید تاءمین قوا و تهیه نیرو کرد، ولی یک انسان موحد ، نصرت را تنها از ناحیه خدا می داند و به همین دلیل به هنگام پیروزی مغرور نمی شود، بلکه در مقام شکر و سپاس الهی درمی آید.

۲ - در این سوره نخست از نصرت الهی ، و سپس فتح و پیروزی ، و بعد نفوذ

و گسترش اسلام ، و ورود مردم دسته دسته در دین خدا سخن به میان آمده ، و این هر سه علت و معلول یکدیگرند، تا نصرت و یاری الهی نباشد فتح و پیروزی نیست ، و تا فتح و پیروزی نرسد و موانع از سر راه برداشته نشود مردم گروه گروه مسلمان نمی شوند، و البته به دنبال این سه مرحله که هر کدام نعمتی است بزرگ ، مرحله چهارم یعنی مرحله شکر و حمد و ستایش خدا فرا می رسد.

و از سوی دیگر نصرت الهی و پیروزی همه برای این است که هدف نهائی یعنی ورود مردم در دین خدا و هدایت همگانی صورت گیرد.

۳ - ((فتح)) در اینجا به صورت مطلق گفته شده ، و با قرائنی که قبلا اشاره کردیم بدون شک منظور از آن فتح مکه است که چنین بازتاب گسترده ای داشت ، و به راستی فتح مکه ، فصل نوینی در تاریخ اسلام گشود،

چرا که مرکز اصلی شرک متلاشی شد، بتها از میان رفت ، امید بت پرستان به یاس و نومیدی مبدل گشت ، و موانعی که بر سر راه ایمان مردم به اسلام وجود داشت ، برچیده شد.

به همین دلیل فتح مکه را باید مرحله تثبیت اسلام ، و استقرار آن در جزیره العرب ، و سپس در جهان دانست ، و لذا بعد از فتح مکه دیگر هیچ مقاومتی از ناحیه مشرکان (جز در یک مورد که آن هم به سرعت سرکوب شد) دیده نشد، و مردم از تمام نقاط جزیره برای پذیرش اسلام خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آمدند.

۴ - در ذیل آیه سه دستور مهم به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) (و طبعا به همه مؤ منان) می دهد که در حقیقت شکرانه ای برای این پیروزی بزرگ ، و واکنش مناسبی در برابر این نصرت الهی است ، دستور به تسبیح و حمد و استغفار.

((تسبیح)) به معنی منزه شمردن خداوند از هر گونه عیب و نقص است ،

و ((حمد)) برای توصیف او به صفات کمالیه است ، و ((استغفار)) در برابر نقصانها و تقصیرهای بندگان است .

این پیروزی بزرگ سبب شد که افکار شرک آلود زدوده شود، کمال و جمال خداوند ظاهرتر گردد، و گم کرده راهان به سوی حق بازگردند.

این فتح عظیم سبب شد که افراد گمان نکنند خداوند یارانش را تنها می گذارد (پاکی از این نقص) و نیز بدانند که خداوند بر انجام وعده هایش توانا است (موصوف بودن به این کمال) و

نیز بندگان به نقص خود در برابر عظمت او اعتراف کنند.

بعلاوه ممکن است به هنگام پیروزی واکنشهای نامطلوبی در انسان پیدا شود و گرفتار ((غرور و خود برتربینی)) گردد، و یا در برابر دشمن دست به ((انتقام جوئی و تصفیه حساب شخصی)) زند، این سه دستور به او تعلیم می دهد که در لحظه حساس پیروزی بیاد صفات جلال و جمال خدا بیفتد، همه چیز را از او بداند، و در مقام استغفار برآید تا هم غرور و غفلت او زایل گردد، و هم از انتقامجوئی بر کنار ماند.

۵ - مسلم است پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همچون همه انبیاء ((معصوم)) بود پس دستور به استغفار برای چیست ؟

در پاسخ این سؤ ال باید گفت این سرمشقی است برای همه امت زیرا:

اولا: در طول این مبارزه طولانی که سالهای زیادی به طول انجامید (حدود بیست سال) و مسلمانان روزهای بسیار سخت و دردناکی را طی کردند، گاهی آنچنان حوادث پیچیده می شد که جانها به لب می رسید، و در افکار بعضی گمانهای بدی در مورد وعده های الهی پیدا می شد، همانگونه که قرآن در مورد جنگ احزاب می فرماید: و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا

و دلها به گلوگاه رسیده بود و گمانهای (نامناسبی) در باره خدا داشتید (احزاب - ۱۰).

اکنون که پیروزی فرا رسیده می فهمند که همه آن گمانها و بی تابیها غلط بوده ، و باید در مقام استغفار برآیند.

ثانیا: انسان هر قدر حمد و ثنای الهی کند باز حق شکر او را ادا نخواهد کرد، و لذا در

پایان این حمد و ثنا باید از تقصیر خویش روی به درگاه خدا آورد و استغفار کند.

ثالثا: معمولا ـ بعد از پیروزیها وسوسه های شیطان شروع می شود، و حالت غرور از یکسو، و تندروی و انتقامجوئی از سوی دیگر، به وجود می آید، در اینجا باید به یاد خدا بود، و پیوسته استغفار کرد تا هیچیک از این حالات پیدا نشود، یا اگر پیدا شده بر طرف گردد.

رابعا: همانگونه که در آغاز سوره گفتیم اعلام این پیروزی تقریبا به معنی اعلام پایان ماءموریت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اتمام عمر آن حضرت و شتافتن به لقای محبوب بود، و این حالت مناسب تسبیح و حمد و استغفار است ، و لذا در روایات وارد شده است که بعد از نزول این سوره پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این جمله را بسیار تکرار می فرمود: سبحانك اللهم و بحمدك ، اللهم اغفرلی انک انت التواب الرحیم : ((خداوندا! منزهی ، و تو را حمد و ستایش می کنم ، خداوندا! مرا ببخش که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی .)) <۴>

۶ - جمله ((انه کان توابا)) بیان علت است برای مساءله استغفار، یعنی

استغفار و توبه کن چرا که خداوند بسیار توبه پذیر است .

در ضمن شاید به این مطلب نیز نظر دارد که وقتی خداوند توبه شما را می پذیرد، شما نیز حتی المقدور توبه تقصیرکاران را پس از پیروزی بپذیرید و مادام که تصمیم خلاف یا آثار توطئه ای از آنان ظاهر نباشد آنها را از خود مرانید، و لذا چنانکه خواهیم دید پیغمبر

اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در همین ماجرای فتح مکه چهره راءفت و رحمت اسلامی را در مقابل دشمنان کینه توز شکست خورده ، به عالیترین وجهی نشان داد.

تنها پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود که به هنگام پیروزی نهائی بر دشمن به فکر تسبیح و حمد و استغفار بود بلکه در تاریخ سایر انبیاء نیز این مطلب به خوبی نمایان است .

مثلا ـ حضرت یوسف (علیه السلام) هنگامی که بر اریکه حکومت مصر نشست ، و پدر و مادر و برادران بعد از یک فراق طولانی به دیدار او نائل شدند، عرض کرد: رب قد آتیتنی من الملك و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الاخره توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین : ((پروردگارا! بخش عظیمی از حکومت را به من بخشیده ای ، و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساخته ای ، توئی آفریننده آسمانها و زمین و توئی سرپرست من در دنیا و آخرت ، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما)) (یوسف - ۱۰۱).

و پیامبر خدا سلیمان (علیه السلام) هنگامی که تخت ملکه سبا را در برابر خود حاضر دید گفت : هذا من فضل ربی لیبلونی اء اءشکر اءم اءکفر: ((این از فضل پروردگار من است ، تا مرا بیازماید، آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم ؟)) (نمل - ۴۰).

فتح مکه بزرگترین پیروزی اسلام

فتح مکه همانگونه که اشاره کردیم فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، و مقاومتهای دشمن را بعد از حدود بیست سال درهم شکست ،

در حقیقت با فتح مکه بساط شرک و بت پرستی از جزیره عربستان برچیده شد، و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان گشت .

خلاصه این ماجرا چنین بود: بعد از پیمان و صلح حدیبیه مشرکان مکه دست به پیمان شکنی زدند، و آن صلح نامه را نادیده گرفتند، و بعضی از هم پیمانان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تحت فشار قرار دادند، هم پیمانهای رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آن حضرت شکایت کردند رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تصمیم گرفت هم پیمانان خود را یاری کند.

از سوی دیگر تمام شرائط برای برچیدن این کانون بتپرستی و شرک و نفاق که در مکه به وجود آمده بود فراهم می شد، و این کاری بود که می بایست به هر حال انجام گیرد، لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به فرمان خدا آماده حرکت به سوی مکه شد.

فتح مکه در سه مرحله انجام گرفت : نخست مرحله مقدماتی یعنی فراهم کردن قوا و نیروی لازم ، و انتخاب شرائط زمانی مساعد، و جمع آوری اطلاعات کافی از موقعیت دشمن و کم و کیف نیروی جسمانی و روحیه آنها بود، مرحله دوم مرحله انجام بسیار ماهرانه و خالی از ضایعات فتح بود و بالاخره مرحله نهائی مرحله پی آمدها و آثار آن بود.

۱ - این مرحله با کمال دقت و ظرافت انجام گرفت ، و مخصوصا رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنان جاده مکه و مدینه را قرق کرد که خبر

این آمادگی بزرگ

به هیچوجه به مکیان نرسید، لـذا به هیچگونه آمادگی دست نزدنـد، و کاملا غافلگیر شدنـد، و همین امر سبب شـد که در آن سرزمین مقدس در این هجوم عظیم و فتح بزرگ تقریبا هیچ خونی نریزد.

حتی یـک نفر از مسلمانان ضـعیف الایمـان بنـام ((حـاطب بن ابی بلتعه)) که نـامه ای برای قریش نوشت و بـا زنی از طـائف ((مزینه)) بنام ((کفود)) یا ((ساره)) مخفیانه به سوی مکه فرستاد، با طریق اعجازآمیزی بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آشکار شد، و علی (علیه السلام) با بعضی دیگر به سرعت به سراغ او اعزام فرمود و آنها زن را در یکی از منزلگاه های میان مکه و مـدینه یافتنـد، و نامه را از او گرفته و خودش را به مـدینه بازگرداندنـد که داسـتانش در ذیل آیه اول سوره ممتحنه مشروحا بیان شد. <۵>

به هر حـال پیغمبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) جانشـینی از خود بر مـدینه گمـارد و روز دهم مـاه رمضـان سال هشـتم هجری به سوی مکه حرکت کرد، و پس از ده روز به مکه رسید.

پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) در وسـط راه عبـاس عمویش را دیـد که از مکه به عنوان مهـاجرت به سوی او می آیـد، حضرت به او فرمود اثاث خود را به مدینه بفرست و خودت با ما بیا، و تو آخرین مهاجری .

۲ - سـرانجام مسلمانان به نزدیکی مکه رسیدند و در بیرون شهر در بیابانهای اطراف در جائی که ((مرّالظهران)) نامیده می شد و چند کیلومتر بیشتر با

مکه فاصله نداشت اردو زدند، و شبانه آتشهای زیادی برای آماده کردن غذا (و شاید برای اثبات حضور گسترده خود) در آن مکان افروختند جمعی از اهل مکه این

منظره را دیده در حیرت فرو رفتند.

هنوز اخبار حرکت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و لشگر اسلام بر قریش پنهان بود، در آن شب ابوسفیان سرکرده مکیان و بعضی دیگر از سران شرك برای پیگیری اخبار از مکه بیرون آمدند در این هنگام عباس عموی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فکر کرد که اگر رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به طور قهرآمیز وارد مکه شود کسی از قریش زنده نمی ماند، از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه گرفت و بر مرکب آن حضرت سوار شد، و گفت می روم شاید کسی را ببینم به او بگویم اهل مکه را از ماجرا با خبر کند تا بیایند و امان بگیرند.

عباس حرکت کرد و نزدیکتر آمد اتفاقا در این هنگام صدای ((ابوسفیان)) را شنید که به یکی از دوستانش بنام ((بدیل)) می گوید من هرگز آتشی افزونتر از این ندیدم ! بدیل گفت : فکر می کنم این آتشها مربوط به قبیله ((خزاعه)) باشد، ابوسفیان گفت : قبیله خزاعه از این خوارترند که این همه آتش برافروزند! در اینجا عباس ابوسفیان را صدا زد، ابوسفیان عباس را شناخت گفت راستی چه خبر؟ عباس پاسخ داد این رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که با ده هزار نفر سربازان اسلام به سراغ

شما آمده اند! ابوسفیان سخت دستپاچه شد و گفت : به من چه دستوری می دهی .

عباس گفت همراه من بیا و از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امان بگیر، زیرا در غیر این صورت کشته خواهی شد! و به این ترتیب عباس ابوسفیان را همراه خود سوار بر مرکب رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرد و با سرعت به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برگشت ، از کنار هر گروهی و آتشی از آتشها می گذشت می گفتند این عموی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که بر مرکب

او سوار شده ، شخص بیگانهای نیست ، تا بجائی رسید که عمر بن خطاب بود هنگامی که چشم عمر به ابوسفیان افتاد، گفت : شکر خدا را که مرا بر تو (ابوسفیان) مسلط کرد در حالی که هیچ امانی نداری ! فورا خدمت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده و اجازه خواست تا گردن ابوسفیان را بزنند.

ولی عباس فرا رسید عرض کرد ای رسول خدا! من به او پناه داده ام .

پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من نیز فعلا به او امان می دهم تا فردا که او را نزد من آوری .

فردا که عباس او را به خدمت پیغمبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آورد رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او فرمود: وای بر تو ای ابوسفیان ! آیا وقت آن نرسیده است که

ایمان به خـدای یگانه بیاوری ؟ عرض کرد آری ، پـدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! من شـهادت می دهم که خداوند یگانه است و همتائی نـدارد، اگر کاری از بتها ساخته بود من به این روز نمی افتادم ! فرمود: آیا موقع آن نرسـیده است که بدانی من رسول خدایم ؟! عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد هنوز شک و شـبه های در دل من وجود دارد، ولی سرانجام ابوسفیان و دو نفر از همراهانش مسلمان شدند.

پیغمبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) به عباس فرمود: ابوسفیان را در تنگه ای که گذرگاه مکه است ببر تا لشگریان الهی از آنجا بگذرند و او ببیند.

عباس عرض کرد: ابوسـفیان مرد جاه طلبی است ، امتیازی برای او قائل شوید، پیغمبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) فرمود: هر کس داخـل خـانه ابوسـفیان شود در امـان است ، و هر کس به مسـجد الحرام پنـاه ببرد در امان است ، و هر کس در خانه خود بماند و در را به روی خود ببندد او نیز در امان است .

به هر حال هنگامی که ابوسفیان این لشگر عظیم را دید یقین پیدا کرد

که هیچ راهی برای مقابله باقی نمانده است ، رو به عباس کرد و گفت : سـلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده ! عباس گفت : وای بر تو، سلطنت نیست ، نبوت است .

سپس عباس به او گفت با سـرعت به سـراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشـگر اسـلام بر حذر دار! ابوسفیان وارد مسجد الحرام شد و فریاد زد ای جمعیت

قریش ! محمد با جمعیتی به سراغ شما آمده که هیچ قدرت مقابله با آن را ندارید، سپس افزود: هر کس وارد خانه من شود در امان است ، هر کس در مسجد الحرام برود نیز در امان است ، و هر کس در خانه را به روی خود ببندد در امان خواهد بود.

سپس فریاد زد ای جمعیت قریش ! اسلام بیاورید تا سالم بمانید، همسرش هند ریش او را گرفت و فریاد زد این پیرمرد احمق را بکشید! ابوسفیان گفت : رها کن ، به خدا اگر اسلام نیاوری تو هم کشته خواهی شد، برو داخل خانه باش .

سپس پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با صفوف لشگریان اسلام حرکت کرد تا به نقطه ذی طوی رسید، همان نقطه مرتفعی که از آنجا خانه های مکه نمایان است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به یاد روزی افتاد که به اجبار از مکه مخفیانه بیرون آمد، ولی می بیند امروز با این عظمت وارد مکه می شود، لذا پیشانی مبارك را به فراز جهاز شتر گذاشت و سجده شکر بجا آورد.

سپس پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ((حجون)) (یکی از محلات مرتفع مکه که قبر خدیجه در آن است) فرود آمد و غسل کرد، و با لباس رزم و اسلحه بر مرکب نشست ، در حالی که سوره ((فتح)) را قرائت می فرمود وارد مسجدالحرام شد و تکبیر گفت ، سپاه اسلام نیز همه تکبیر گفتند، به گونه ای که صدایشان همه دشت و کوه را پر کرد.

سپس

از شتر خود فرود آمـد، و برای نابودی بتها نزدیک خانه کعبه آمد، بتها را یکی پس از دیگری سـرنگون می کرد و می فرمود: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا: حق آمد و باطل زایل شد و باطل زایل شدنی است .

چند بت بزرگ بر فراز کعبه نصب شده بود که دست پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) به آنها نمی رسید امیر مؤ منان علی (علیه السـلام) را امر کرد پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود، و بتها را به زمین افکنده بشکند، علی (علیه السلام) این امر را اطاعت کرد.

سپس کلید خانه کعبه را گرفت و در را بگشود و عکسهای پیغمبران را که بر در و دیوار داخل خانه کعبه ترسیم شده بود محو کرد.

۳ - بعد از این پیروزی درخشان و سـریع پیغمبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) دست در حلقه در خانه کعبه کرد و رو به اهل مکه که در آنجا جمع بودنـد فرمود و گفت : شـما چه می گوئید؟ و چه گمان دارید؟! در باره شـما چه دسـتوری بدهم ؟ عرض کردند: ما جز خیر و نیکی از تو انتظار نداریم ، تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مائی ! و امروز به قدرت رسـیده ای ، ما را ببخش ، اشک در چشمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حلقه زد، صدای گریه مردم مکه نیز بلند شد.

پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من در باره شما همان می گویم که برادرم

یوسف گفت ، امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود، خداوند شما را می بخشد و او ارحم الراحمین است <۶> و به این ترتیب همه را عفو کرد و فرمود: همه آزادید، هر جا می خواهید بروید.

در ضمن پیغمبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داده بود که لشگریانش مزاحم هیچکس

نشوند، و خونی مطلقا ریخته نشود، تنها مطابق روایتی شش نفر را که افرادی بسیار بد زبان و خطرناک بودند استثنا کرده بود

حتی هنگامی که شنید سعد بن عباده پرچمدار لشگر شعار انتقام را سر داده ، و می گوید: الیوم یوم الملحمه امروز روز انتقام است ! پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود بشتاب پرچم را از او بگیر و تو پرچمدار باش و شعار دهید الیوم یوم المرحمه امروز روز عفو و رحمت است ! و به این ترتیب مکه بدون خونریزی فتح شد و جاذبه این عفو و رحمت اسلامی که هرگز انتظار آن را نداشتند چنان در دلها اثر کرد که مردم گروه گروه آمدند و مسلمان شدند و صدای این فتح عظیم در تمام جزایر عربستان پیچید و آوازه اسلام همه جا را فرا گرفت .

و موقعیت اسلام و مسلمین از هر جهت تثبیت شد. <۷>

در بعضی از تواریخ آمده است هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در کنار در خانه کعبه ایستاده بود فرمود: لا اله الا الله وحده وحده ، انجز وعده ، و نصر عبده ، و هزم الاحزاب وحده ، الا ان کل

مال او ماثره او دم تـدعی فهو تحت قـدمی هاتین !... معبودی جز خـدا نیست ، یگانه است ، یگانه ، سـرانجام به وعـده خود وفا کرد، و بنده اش را یاری نمود، و خودش به تنهائی تمام احزاب را درهم شـکست ، ای مردم ! بدانید هر مالی ، هر امتیازی ، هر خونی مربوط به گذشته و زمان جاهلیت است همه در زیر پاهای من قرار گرفته (یعنی دیگر گفتگوئی از خونهائی که در زمان جاهلیت ریخته شد، یا اموالی که به غارت رفت .

نکنید، و همه امتیازات عصر جاهلیت نیز باطل شده است ، و به این ترتیب تمام

پرونده های گذشته بسته شد).

این یـک طرح بسـیار مهم و عجیب بود که به ضـمیمه فرمـان عفو عمومی ، مردم حجاز را از گذشـته تاریک و پرماجرای خود برید، و در پرتو اسلام زندگی نوینی به آنها بخشید که از کشمکشها و جنجالهای مربوط به گذشته کاملا خالی ، بود.

و این کار فوق العاده به پیشرفت اسلام کمک کرد و سرمشقی است برای امروز و فردای ما.

خداوندا! تو قادری که بار دیگر آن عظمت دیرین را در پرتو اقتدا به سنت آن حضرت به مسلمانان بازگردانی .

پروردگارا! ما را در زمره یاران راستین پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار ده .

بار الها! به ما توفیقی مرحمت کن که حکومت عدل اسلامی را آنچنان در دنیا بگسترانیم که مردم جهان فوج فوج آن را از دل و جان بپذیرند.

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره در آستانه سوره دیگری ایستاده ایم. این بار یک صد و دهمین سوره. به

شناسنامه اش می نگریم تا پیش از هر چیز با حال و هوای آن آشنا گردیم.

۱ - نام این سوره کوتاه از یاری خدا و پیروزی بزرگ توحیدگرایان سخن رفته است، به همین دلیل نام این سوره از آغازین آیه آن اقتباس گردیده و «نصر» خوانده شده است.

۲ - فرودگاه آن از دیدگاه بیشتر مفسران این سوره «مدنی» است و در مدینه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمده است، امّا از دیدگاه پاره ای در آخرین سال زندگی ظاهری پیامبر و آخرین «حج» او، در «منا»، و به صورت یکجا، پس از سوره توبه بر او فرود آمد.

۳ - شمار آیه های آن این سوره از ۳ آیه، ۱۹ واژه، و ۲۹ حرف ساخته شده است.

۴ - پاداش تلاوت آن از پیامبر گرامی آورده اند که:

من قرأها فکانما شهد مع رسول اللّه(ص) فتح مکّه.(۳۳۱)

کسی که این سوره را بخواند و در آن بیندیشد بسان کسی است که در فتح مکّه با پیامبر بوده است.

و از امام صادق آورده اند که فرمود:

من قرأ «اذا جاء...» فی نافله او فریضه نصره الله علی جمیع اعدائه، و جاء یوم القیامه و معه کتاب ینطق قد اخرج اللّه من جوف قبره فیه امان من حَرّ جهنم...(۳۳۲)

کسی که سوره «نصر» را در نماز واجب و یا مستحب بخواند، خدا او را بر همه دشمنانش پیروز ساخته، و در روز رستاخیز با نامه ای می آید که سخن می گوید، و خدا آن را از آرامگاه او بیرون آورده که امان نامه ای است از حرارت دوزخ و آتش و نعره

گوشخراش آن که دو گوشش آن را می شنود، امّا در او اثری بر جای نمی گزارد. او در روز رستاخیز بر چیزی نمی گذرد، جز اینکه او را مژده داده و از نعمت ها و پاداش هایی که در انتظار اوست به او خبر می دهند تا به بهشت در آید.

۵ - دورنمایی از محتوای این سوره در این سوره کوتاه و آیات سه گانه آن از این نکات انسان پرور و زندگی ساز سخن رفته است:

نوید پیروزی و سرفرازی حق طلبان و نواندیشان بر شرک و استبداد،

امید بخشی و امید آفرینی واقعی،

گرایش همگانی به دین خدا در پرتو دعوت خردمندانه و عملکرد زیبا و سنجیده،

راز این دین گرایی و روی آوری به معنویت و اخلاق،

سپاس نعمت های خدا،

ستایش خدا و تنزیه او،

آمرزش خواهی و توبه و اصلاحگری و اصلاح طلبی هماره.

۱ - آن گاه که یاری خدا و پیروزی فرا رسد،

۲ - و مردم را ببینی که گروه گروه به دین خدا در می آیند،

۳ - پس با ستایش پرودگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، که او بسیار توبه پذیر است.

تفسیر

راز گرایش به معنویت و اخلاق

در سوره پیش از توحیدگرایی و یکتا پرستی و دین رحمانی و عادلانه خدا سخن رفت، اینک در این سوره سخن از پیروزی و گسترش دین او و گرایش فوج فوج مردم به آن است.

در آغازین آیه روی سخن را به پیامبر می کند و می فرماید:

إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ

هان ای پیامبر! آن گاه که یاری خدا و پیروزی فرا رسد،

منظور از یاری خدا، یاری او به

دین و آیین و پیامبرش بر ضد دشمنان خشونت کیش و بی رحم و بی منطقی است که بر آن بودند تا راه رشد و رستگاری مردم و گرایش آنان به دین خدا و عدالت و آزادی را زورمدارانه مسدود سازند و همان شرایط جاهلی و استبدادی حاکم را تحمیل کنند.

منظور از واژه «فتح»، اشاره به «فتح مکّه» و گشوده شدن درهای آن بر روی پیامبر و آزادی خواهان همراه او است. با این بیان، آیه شریفه نویدی است جان بخش که پیروزی نهایی در راه است...

آن گاه می فرماید:

وَ رَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْواجاً

و مردم را می بینی که گروه گروه به دین خدا در می آیند،

آری، آن گاه که یاری خدا و پیروزی فرا رسد، مردم را می بینی که فوج فوج به دین خدا و اصول و فروع و معارف و مفاهیم آن می گرایند و برای عمل به مقررات آن عهد می بندند.

«حسن» آورده است که: پس از پیروزی پیامبر بر استبداد خون آشام مکّه و گشوده شدن دروازه های شهر، تحلیل گران و صاحب نظران عرب گفتند: هان ای مردم! خدا مردم مکّه را در برابر سپاه «ابرهه» و پیل سواران او پناه داد و آن سپاه گران را درهم شکست، امّا اینک محمد(ص) بر ساکنان مکّه پیروز شد، و این نشانگر درستی راه و رسم و عقیده اوست و بدانید که دیگر هیچ نیرویی توان ایستادگی در برابر او را ندارد. این گونه بود که مردم با دیدن نشانه های حقانیت دین خدا و دادگری و بشردوستی پیامبرش به تدریج به سوی اسلام روی آوردند. این گرایش نخست به صورت تک تک و به

تدریج دو نفری و چند نفری و سرانجام به صورت فوج فوج و گروه گروه درآمد؛ به گونه ای که گاه یک منطقه و یا یک قبیله بزرگ همگی نمایندگان خود را به سوی پیامبر گسیل داشته و به دین خدا وارد می شوند.

به باور پاره ای منظور از «دین خدا» در آیه اطاعت و فرمانبرداری اوست. واژه «دین» در اصل به معنی «جزاء» و پاداش و کیفر است، آن گاه در مورد اطاعت و فرمانبرداری - که انسان را در خور پاداش می سازد - به کار می رود. گواه این سخن قرآن است که از اطاعت و فرمانبرداری شاه، به «دین شاه» تعبیر شده و می فرماید:

... و ما کان لیأخذ اخاه فی دین الملک الّا ان یشأالله...(۳۳۳)

یوسف در قلمرو اطاعت و قدرت پادشاه نمی توانست برادرش را بازداشت کند، مگر این که خدا بخواهد...

و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش،

در این فراز خدا به پیامبرش فرمان می دهد که به منظور سپاس به بارگاه آن پیروزی آفرین و عزت بخش، او را از صفات و ویژگی هایی که در خور ذات بی همتای او نیست و شرک گرایان و خرافه بافان به او نسبت می دهند، پاک و منزه بشمارد و او را آن گونه که هست ستایش کند.

وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً

و از بارگاه او آمرزش بخواه،

و نیز به او فرمان می رسد که هماره آمرزش بخواهد و به بارگاه او روی آورد. دلیل آن ستایش و این آمرزش خواهی و لزوم و وجوب آن ها نعمت گران پیروزی و رسیدن یاری خدا بود که آن حضرت را

به سپاس و شکرگذاری موظف می ساخت و سپاسگزاری کامل و جامع آن است که انسان به فرمان ارزانی دارنده نعمت، دل دهد و به انجام رساند، و از نافرمانی او دوری جوید و نعمت او را در راه اطاعت او به کار گیرد، نه در راه عصیان و گناه.

افزون بر این، آمرزش خواهی نیز نوعی پرستش و نیایش و ستایش خداست و سپاس از نعمت های اوست؛ خواه گناه و نافرمانی هم در کار باشد و یا نباشد، و می دانیم که در مورد پیامبر آمرزش خواهی به معنی گسستن از غیر خدا و روی آوردن به بارگاه اوست، نه این که لغزش و گناهی پیش آمده است تا آمرزش بخواهد.

إِنَّهُ كانَ تَوَّاباً

که او بسیار توبه پذیراست و هماره بازگشت و آمرزش خواهی را می پذیرد؛ درست همان گونه که از پیشینیان پذیرفت.

پاره ای آورده اند که پس از فرود این سوره، پیامبر آن را بر یاران خواند و موج شادی و شادمانی همه جا را گرفت. مردم به یکدیگر بشارت می دادند، امّا «عباس» عموی پیامبر گریه کرد. آن حضرت دلیل گریه او را پرسید، پاسخ داد: از این سوره بوی فراق و جدایی به مشام می رسد!(۳۳۴)

پیامبر فرمود: درست است؛ و پس از دو سال هم جهان را بدرود گفت.

«مقاتل» می افزاید: در آن دو سال کسی او را خندان ندید، و به همین جهت این سوره را سوره «تودیع» «یا خداحافظی» خواندند.

«ابن عباس» آورده است که: پس از فرود این سوره، پیامبر فرمود: این سوره از دیدار حق سخن دارد، و شگفتا که در همان سال جهان را بدرود گفت.

در این

مورد که از کـدامین واژه و آیه این سوره بوی فراق به شـام می رسـد، و چگونه برخی از یـاران پیامبر از آیات این سوره آن را دریافتند، دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - از دیـدگاه برخی آیه تقـدیری دارد که این گونه است: هان ای پیامبر! اینک به سـتایش پروردگارت نیایشـگر باش و از او آمرزش بخواه، چرا که تو به زودی به دیـدار حق خواهی شـتافت و همـان سـان که همه پیامبران جهان را بـدرود گفتنـد تو نیز بدورد خواهی گفت.

افزون بر این مثال مشهوری است که: «عند الکمال یرقب الزوال»

با رسیدن به اوج کمال باید در انتظار زوال بود.

شاعر در این مورد می گوید:

اذا تمَّ امرٌ بـدا نقصه توقع زوالاً ـ اذا قیل تم هنگامی که کاری به پایان رسـید، کاستی آن آشـکار می گردد، و آن گاه که گفته شد کار تمام است، در انتظار زوال آن باش.

۲ - گروهی برآننـد که بـدان دلیل که خـدای فرزانه پیامبر را در این آیات به تجدید عهد توحیدی اش با خدا و گسـست دگر باره از غیر او و طلب آمرزش و نهایت بهره برداری از فرصت ها و نیایش ویژه فرمان داد، برخی از یاران با هوشـمندی احساس کردند که این فرمان ها نشانگر آخرین تلاش یک بنده پراخلاص در آستانه کوچ از این سرای فانی به سرای باقی است.

«ابـن مسـعود» آورده اسـت کـه پیـامبر پس از فرود ایـن سـوره ایـن دعـا را بسیار زمزمه می کرد که: «اللهم و بحمـدک، اللهم اعفرلی، انت التواب الرحیم.»

«ام سلمه» آورده است که: پیامبر در آخرین مرحله زندگی ظاهری اش در این سرا به هنگام حرکت و توقف و ایستادن

و نشستن و برخاستن و خفتن این دعا را بر لب داشت که: «سبحان اللّه و بحمده، استغفر اللّه و اتوب الیه»

از آن حضرت راز این موضوع را پرسیدم، فرمود: من به این نیایش و زمزمه فرمان یافته ام. آن گاه به تلاوت این سوره پرداخت که: إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ ... فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً...

و عایشه آورده است که آن حضرت بسیار زمزمه می کرد که: سبحانک اللهم و بحمدک، استغفرت و اتوب الیک.(۳۳۵)

فتح مکّه و یا پرشکوه ترین پیروزی فرهنگ و معنویت هنگامی که پیامبر در جریان «حدیبیه» با قریش پیمان صلح و همزیستی امضاء کرد، در آن عهدنامه مقرر گردید که هر کس دوست داشت می تواند آزادانه به راه و رسم پیامبر روی آورد و در کنار او قرار گیرد، و هر کس دوست داشت می تواند در کنار قریش بماند.

پس از این رویداد بود که قبیله «خزاعه» به پیامبر روی آورد و در برابر آن قبیله «بنوبکر»، که با «خزاعه» درگیری و دشمنی داشت، و هر دو در اطراف مکّه بودند، به اردوگاه شرک نزدیک تر شد و به قریش پیوست.

پس از قرارداد صلح میان پیامبر و قریش، میان دو قبیله «خزاعه» و «بنوبکر» که سابقه دشمنی بود، بار دیگر پیکار پیش آمد، و قریش بر خلاف قرار داد صلح خویش با پیامبر، به طور مخفیانه به یاری هم پیمان خود «بنوبکر» شتافت، و شبانه بر ضد «خزاعه» که به پیامبر پیوسته بودند، جنگ نموده و سلاح در اختیار دوستان خود نهاد و بدین وسیله عهدنامه را به شدت نقض کرد. در این عهدشکنی

به ویژه «عکرمه» فرزند «ابوجهل» و «سهیل بن عمر» دو تن از سردمداران قریش نیز شرکت کردند.

پس از این درگیری سخت، بزرگ قبیله «خزاعه»، «عمرو بن سالم» به مدینه آمد و در برابر پیامبر بشردوست و عدالت پیشه ایستاد و این گونه شکایت کرد:

بار خدایا، من به سوی محمد(ص) هم پیمان پدرمان و پدرگرانقدرش آمده و به او شکایت آورده ام که قریش پیمان خود را شکسته و ما را در حال نماز و رکوع و سجده قتل عام کرده است.

گفتنی است که شکایت پرشور و سوز این مرد از عهدشکنی قریش، از عواملی بود که در کنار دیگر انگیزه ها و عوامل، راه را برای فتح مکّه هموار ساخت.

پیامبر آزادی پس از شنیدن اشعار شورانگیز «عمرو» او را به شکیبایی سفارش فرمود و به خانه رفت. او در حالی که به انجام «غسل» مشغول بود می فرمود: در راه هدف های بلند خویش یاری نگردم و پیروز نشوم، اگر این مردم ستمدیده را یاری نرسانم.

پس از شکایت «عمرو» و تصمیم پیامبر بر یاری ستمدیدگان، گروهی از مردان «خزاعه» به رهبری «بدیل» از مکّه به سوی مدینه آمدند، و آنان نیز از عهد شکنی قریش و کشتار بی بدیل مردم خویش با مساعدت آن به دست قبیله رقیب شکایت کردند.

پیامبر آنان را نیز مورد تفقد قرار داد و هنگامی که آنان بر آن شدند تا به سوی مکّه حرکت کنند، به آگاهی آنان رساند که هم اینک «ابوسفیان» در راه مدینه است و به اینجا می آید تا پیمان قریش را با من استوار سازد و تجدید کند، و او در راه به شما برخورد خواهد

کرد.

آنـان به سـوی مکّه حرکت کردنـد و در «عسـفان» به «ابوسـفیان» رسـیدند. در برابر پرس و جوی او، دیـدار خویش از مـدینه و ملاقات با پیامبر را از او پوشـیده داشتند، امّا «ابوسفیان» از سرگین شتر آنان که هسته خرما در میان آن یافت، آگاه شد که آنان از مدینه می آیند، چرا که در مدینه به شترها به همراه علوفه هسته خرما می دادند.

او بی درنـگ خود را به مـدینه رسانـد و به حضور پیامبر شـتافت و از آن حضـرت خواست تا با تجدیـد تاریـخ عهـدنامه اش با قریش، هم خون بستگانش را در مکّه حفظ نماید و هم به قریش پناه دهد.

پیـامبر از او در مورد دلیـل پیمـان شـکنی شان پرسـید و او انکار کرد، امّا پیامبر خواسـته او را نپـذیرفت. از حضور آن حضـرت بیرون آمد و در راه به ابوبکر رسـید و از او خواست تا قریش را پناه دهد، امّا او گفت: چه کسی می تواند مردمی را که بر ضد پیـامبر اقـدام کرده انـد پناه دهـد؟ به «عمر» برخورد نمود و او نیز همین پاسـخ را به او داد. بر دخترش - که همسـر پیامبر بود - وارد شد، امّا هنگامی که خواست بنشـیند، دخترش فرش را از زیر پای او کشـید، و دلیل آن را شرک و بیداد و پلیدی او عنوان ساخت.

به خانه ریحانه ارجمنـد پیامبر فاطمه رفت وگفت: هان ای دختر سالار عرب! قریش را پناه ده و از پـدرت بخواه تا عهدنامه اش را با قریش تجدید کند تا در تاریخ بشر والاترین بانو باشی.

فاطمه فرمود دیدگاه من، همان دیدگاه پیامبر است و پناه دادن من نیز همان

پناه دادن اوست.

گفت: آیا دو نور دیده ات را دستور می دهی تا مردم مکّه را پناه دهند و بدین وسیله میان مردم صلح و آرامش پدید آورند؟

آن حضرت ضمن خردسال خواندن دو نور دیده خویش، فرمود: نه من و نه فرزندانم و نه هیچ کس دیگر بر خلاف نظر پیامبر کسانی را که عهد خود را شکسته و مردم بی گناه را قتل عام کرده اند پناه نخواهد داد.

رو به امیرمؤمنان نمود و از مشکل خویش گله کرد و از او راهنمایی خواست. آن حضرت فرمود تو سردمدار «قریش» هستی، برخیز و به درب مسجد پیامبر برو و اعلام کن که قریش را پناه می دهی، آن گاه راه خویش را بگیر برو.

پرسید: آیا این کار سودبخش است؟

فرمود: نه، امّا چاره ای جز این نداری.

ابوسفیان بر درگاه مسجد ایستاد و فریاد برآورد که: هان ای مردم! بدانید که من قریش را پناه می دهم. آن گاه بر شتر خود نشست و رفت. پس از ورود به مکّه، گرد او را گرفتند و او نپذیرفتن عهد از سوی پیامبر را به آگاهی آنان رساند و آن گاه از راهنمایی امیرمؤمنان و اعلام پناه دادن قریش از سوی خود را باز گفت. آنان گفتند: این کار ما را از خطر نجات نمی دهد. او گفت: دیگر جز این چاره ای برایم نمانده بود.

پس از رفتن ابوسفیان پیامبر دستور سازماندهی و آماده باش داد و رو به بارگاه خدا زمزمه کرد که بار خدایا، حرکت ما را از قریش نهان دار تا به طور ناگهانی بر آنان وارد شویم.

«حاطب» جریان آماده باش را به وسیله زنی برای استبداد مکّه نوشت، امّا فرشته

وحی پیامبر را از خیانت او آگاه ساخت و به دستور پیامبر علی(ع) به همراه پاره ای از یاران، راه را بر آن زن بستند و نامه را گرفتند که این موضوع در تفسیر سوره «ممتحنه» گذشت.

آن گاه پیامبر «ابوذر» را در مدینه برای اداره امور برگزید و در روز دهم ماه رمضان، در سال هشتم از هجرت با ده هزار نفر از مردم مسلمان و چهار صد سوار به سوی مکّه حرکت کرد. در این سفر تاریخی کسی از مهاجر و انصار از همراهی پیامبر تخلف نورزید.

پیامبر و یاران پرشورش میان مکّه و مدینه در حال پیشروی به سوی هدف بودند، که شماری از سردمداران شرک و استبداد، نظیر «ابوسفیان»، «حارث بن عبدالمطلب»، «عبد اللّه بن امیّه» به آنان برخوردند و کوشیدند تا به حضور پیامبر برسند، امّا آن حضرت نپذیرفت. نزد «ام سلمه» رفتند و از او یاری خواستند. او نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا، فرزند عمو، و عمه و داماد شما آمده اند و تقاضای دیدار دارند.

پیامبر فرمود: من به آنان نیازی ندارم و نمی خواهم آنان را بنگرم، چرا که آنان حرمت مرا پاس نداشتند و حقوق و امنیت مرا به خطر افکندند...

هنگامی که ابوسفیان از تصمیم پیامبر آگاهی یافت گفت: به خدای سوگند اگر پیامبر، ما را نپذیرد دست این کودک خردسالم را می گیرم و رو به بیابان های بی آب و علف می گذاریم تا هردو از تشنگی و گرسنگی بمیریم.

پیامبر مهر و مدارا با شنیدن این سخن، دل پرمهرش بر آنان سوخت و به حضورشان پذیرفت و آنان اسلام آوردند.

پیامبر با سپاه توحید به

چند کیلومتری مکّه رسید و در آن جا فرود آمد. چادرها در آن پهن دشت بسیار گسترده بر پا گردید و عباس عموی پیامبر در این اندیشه بود که به وسیله کسی از اهل مکّه، آنان را که هنوز از نزدیک شدن لشکر اسلام بی خبر بودند آگاه سازد، تا سرانشان به سوی پیامبر بشتابند و امان بگیرند، چرا که می ترسید در صورت بی خبرماندن آن ها و وارد شدن سپاه اسلام به مکّه بسیاری از قریش کشته شوند.

عباس با همین اندیشه سوار بر مرکب پیامبر گردید و در دل شب به مکّه نزدیک تر شد. از آن طرف ابوسفیان و گروهی از سردمداران قریش که نگران بودند، برای بررسی اوضاع بر کوه های اطراف مکّه رفتند. هنگامی که از فراز کوه ها به دشت «مرّ الظهران» نگریستند و آتشی بسیار را که مسلمانان به تدبیر پیامبر برپا کرده بودند، دیدند، از یکدیگر پرسیدند که این آتش ها را چه کسانی روشن ساخته اند؟

پاره ای گفتند: قبیله «خزاعه»؛ امّا پاره ای دیگر گفتند: آن ها کوچک تر از این هستند که بیابانی را آکنده سازند. در این هنگام «عباس»، صدای ابوسفیان را شناخت و او را ندا داد، و به آگاهی او و همراهانش رساند که پیامبر با هزاران نفر مجاهد و مبارز در چند قدمی آنان قرار دارد و قریش جز تسلیم شدن در برابر حق و عدالت راه دیگری ندارد.

ابوسفیان که از ترس، خود را باخته بود، گفت: پدر و مادرم فدایت چه کنم؟ عباس با تدبیری درست او را نزد پیامبر آورد، تا برای او و مردم مکّه امان بگیرد.

به هنگام عبور از کنار سپاه توحید، «عمر» ابوسفیان را دید و فریاد

برآورد که: سپاس خدای را که بدون اینکه در امان باشی تو را یافتم، و رفت تا از پیامبر اجازه کیفر او را بگیرد، که «عباس» خود را رساند و گفت: من او را پناه داده ام؛ «عمر» در این مورد پافشاری بسیاری کرد... امّا پیامبر به او اجازه نداد به هدف خویش برسد.

پیامبر به «عباس» فرمود: او در امان است، اینک ببرید و فردا نزد من بیاورید.

هنگامی که بامداد آن شب او را آوردند، پیامبر فرمود: هان ای ابوسفیان آیا هنوز وقت آن نرسیده است تا بدانی که خدایی جز خدای یکتا نیست؟

پاسخ داد چرا پدر و مادرم به قربانت، اگر جز خدای تو خدایانی دیگر بود ما را در «بدر» و «احد» یاری می کردند.

فرمود: آیا هنوز وقت آن نرسیده است که به وحی و رسالت ایمان آوری؟

«ابوسفیان» در پاسخ، اندکی درنگ کرد که «عباس» او را راهنمایی کرد، و او به رسالت پیامبر گواهی داد.

به اشاره پیامبر او را در گذرگاهی که ستون های نظامی باید می گذشت، نگاه داشتند تا شوکت و قدرت حق و حق طلبان را بنگرد. او پس از تماشای صف های یاران پیامبر و دیدن پرچمداران و فرماندهان و سربازانی که تنها چشمشان پیدا بود، و با دیدن پیامبر در میان مهاجر و انصار، رو به عباس کرد و گفت: راستی که فرزند برادرت به فرمانروایی پرشکوهی رسیده است! عباس گفت: وای بر تو! این مقام والای رسالت است، نه سلطنت و فرمانروایی.

در این هنگام «حکیم بن حزام» و «بدیل» به حضور پیامبر آمدند و ضمن اعلام اسلام بیعت کردند و پیامبر آنان را به سوی

قریش فرستاد تا ضمن دعوت آنان به سوی اسلام، به آگاهی مردم مکّه برسانند که هر کسی اسلام آورد، و یا در خانه ابوسفیان و یا «حکیم بن حزام» - که در قسمت بالا و پایین شهر قرار دارند - وارد گردد، و یا درِ خانه خویش را ببندد و در خانه بماند در امان است.

پس از رفتن آن دو به سوی قریش، پیامبر «زبیر» را به فرماندهی سواران گماشت و به او فرمان داد تا به سوی مکّه پیشروی کند و پرچم خویش را در نقطه ای به نام «حجون» به اهتزار درآورد و در انتظار فرمان باشد. او به دستور آن حضرت عمل کرد و پیامبر نیز از پی آنان رسید. آن گاه «سعد بن عباده» را به فرماندهی ستونی از سپاه برگزید و به او نیز در مسیری مقرر دستور پیشروی داد، و «خالد» را به فرماندهی ستونی دیگر انتخاب کرد و به او دستور داد تا از سمت پایین شهر پیشروی کنند و پرچم خود را در نقطه ای مقرر به اهتزاز در آورد و به همه آنان سفارش کرد که جز کسی را که به پیکار برخیزد، مورد حمله قرار ندهند، چرا که جز چهار تن، به نام های «عبداللّه بن سعد»، «حویرث» «ابن خطل» «مقبس» و نیز دو زن تبهکار که شرارت و شقاوت را از حد گذرانده بودند نباید کسی کشته شود...

نیروهای مسلمان در حال انجام وظیفه و پیشروی آرام بودند که ابوسفیان سراسیمه و وحشت زده به سوی پیامبر آمد و ضمن بوسه بر رکاب آن حضرت، گفت: پدر و مادرم به قربانت «سعد» شعاری سر داده است که برای

قریش وحشت بار است، چرا که می گوید:

الیوم یوم الملحمه، الیوم تسبی الحرمه امروز روز کشتار و انتقام و روز به اسارت بردن زنان است.

پیامبر امیرمؤمنان را فرستاد تا پرچم سپاه را از او بگیرد و خود پیشاپیش همگان با نرمی و مدارا وارد شهر گردد. آن حضرت پرچم را گرفت و خود با نهایت نرمش و مدارا وارد مکّه شد و به سوی کعبه پیش رفت. سردمداران قریش به کعبه پناه برده بودند و امان عمومی را باور نداشتند. پیامبر رسید و در کنار خانه خدا ایستاد و فرمود:

لا اله الاالله، وحده، وحده، انجز وعده، و نصر عبده، و هزم الاحزاب وحده.

خدایی جز خدای یگانه و یکتا نیست. او سرانجام به وعده خویش وفا کرد، و بنده اش را یاری فرمود، و خودش به تنهایی همه احزاب ستمکار را درهم شکست.

هان ای مردم! بدانید که هر مال و هر امتیاز، و هر خونی که مربوط به گذشته و زمان جاهلیت است، همه در زیر پای من است و بدین ترتیب همه ادعاهای جاهلی و پرونده های گذشته بسته است.

مردم مقام سقایت و آبرسانی مکّه به اهل آن باز می گردد و بدانید که این سرزمین، حرم خداست و برای کسی پیکار در آن پیش از من و پس از من، جز یک ساعت روا نبوده و تا روز رستاخیز نیز روا نخواهد بود.

مردم! نباید گیاه تازه این سرزمین کنده و درخت آن بریده و صید آن مورد تهاجم قرار گیرد و ترسانده شود، و گمشده و زمین مانده در این سرزمین باید با نشانی صاحبش به او داده شود.

سپس رو

به همه مردم کرد و فرمود: هان ای بندگان خدا! راستی که شما بد همسایگانی برای پیامبرتان بودید. شما او را دروغگو شمردید، و از خانه و کاشانه اش راندید، و از وطن اش بیرون کردید، و او را آزردید. شما به اذیت و آزار او بسنده نکردید، بلکه بر ضد من لشکرکشی ها کردید و هجرت گاه مرا هدف گرفتید و جنگ ها به راه انداختید، امّا من اینک نه در اندیشه کیفر شما هستم و نه انتقام، بلکه اعلام می دارم که: بروید که همه شما به شکرانه پیروزی و یاری خدا آزادید!

«اذهبوا فانتم الطلقاء.»

و آن مردم به گونه ای که گویی از گورهای خویش برخاستند به دین خدا روی آوردند....

«ابن ربعری» نزد پیامبر آمد و پس از اعلام اسلام شعری به این مضمون خواند:

ای پیامبر خدا، آن گاه که آشکارا سخن می گفتم زبانم بسته بود، چراکه کفرگرا بودم؛ هنگامی که در راه باطل، شیطان را پیروی می نمودم، و بی گمان کسی که هوای دل را پیروی کند نابود خواهد شد.

اینک گوشت و استخوان هایم به یکتایی و بی همتایی پروردگارم ایمان می آورد و جانم گواهی می دهد که تو پیام آور خدا و بیم رسان و از عذاب او هشدار دهنده ای.

«ابن مسعود» آورده است که در روز فتح مکّه هنگامی که پیامبر وارد کعبه شد ۳۶۰ بت در هر سوی خانه خدا نصب گردیده بود. آن حضرت با چوب دستی اش همه را فرو ریخت و این آیه را تلاوت فرمود که:

جاء الحق مایبدء الباطل و مایعید...(۳۳۶)

بگو حق آمد و دیگر باطل از سر نمی گیرد و باز نمی گردد.

و نیز این آیه را که:

جاء الحق و زهق

الباطل ان الباطل كان زهوقاً(۳۳۷)

بگو حق آمد، و باطل نابود شد؛ آرى باطل و بيداد هماره نابود شدنى است.

«ابن عباس» آورده است كه وقتى پيامبر وارد مكّه شد، بدان دليل كه بت ها را بر در و ديوار كعبه نصب كرده بودند از رفتن به مسجد الحرام خوددارى ورزيد و فرمان داد آن ها را بيرون ريختند. تمثال ابراهيم و اسماعيل نيز در ميان آن ها بود كه به دست آن ها ابزار فالگيرى داده بودند. پيامبر فرمود: خدا مردم نادان را بكشد كه چنين بافته هاى ناروايى بافته اند و آيا آنان نمى دانستند كه آن دو پيامبر بزرگ خدا اين گونه نبودند؟

تفسير اطيب البيان

سوره نصر ، غرض سوره : وعده فتح ونصرت به رسولخدا ص .

(۱) (اذا جاء نصر الله و الفتح):(هنگامى كه نصرت و فتح از ناحيه خدا برسد)

(۲) (و رايت الناس يدخلون فى دين الله افواجا):(و ببينى كه مردم ، گروه گروه به دين خدا مى گروند)

(۳) (فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا):(پس پروردگارت را حمد وتسبيح گو و از او طلب آمرزش كن ، همانا كه او بسيار توبه پذير است).در اين سوره وعده و خبر فتح و نصرت قطعى به پيامبر ص داده شده و از مصاديق اخبار غيبى قرآنيست و روشن ترين واقعه اى كه مى تواند مصداق اين نصرت و فتح باشد،فتح مكه است ، چون فتح مكه در زمان حيات رسولخدا ص روى داد و بزرگترين فتح و نصرتى بود كه بنيان شرك را در جزيره العرب ريشه كن كرد و مردم گروه گروه به دين اسلام وارد شدند و دسته دسته ايمان آوردند.به هر جهت خطاب به رسولخدا ص

می فرمایـد: آن زمانی که فتـح و نصـرت خداوندفرا رسـید و مردم را دیدی که دسـته دسـته به دین خدا وارد شدند، آنوقت به شکرانه این نعمت که مسـتلزم اعزاز توحید و ابطال شرک و باطل است ، به حمد و تسبیح خداوندبپرداز و او را باصفات کمالیه اش یـاد کن و نقص و حـاجت خود را به پروردگـارت متـذکرشو و از او طلب آمرزش نمـا.البته اسـتغفار در مورد معصومین به معنای ادامه مغفرت است ، آنگاه در مقام تشویق و تأکیـد اسـتغفار و نیز تعلیل آن می فرمایـد: بـدرستی که خداوند بسـیار توبه پذیر است .نقل شده که رسولخدا ص پس از فتح مکه روبروی در کعبه ایسـتاده و فرمود: هیچ خدایی جز خدای واحد نیست ، او شریکی ندارد، وعده خود را راست نمود و بنده اش را نصرت و یاری کرد و همه گروهها را به تنهایی شکست داد و قریش را بنده و اسـیرساخت .از آنجا که مکه بوسیله لشکرکشی ولی بدون جنگ و خونریزی فتح شد، لذا همه اموال اهل مکه فیء و غنیمت مخصوص رسولخـدا ص محسوب می شـد و همه آنان اسـیر و برده پیامبر می گشـتند، لیکن رسولخدا ص همه را آزاد کرد و آنان را به همین جهت (طلقاء) نامید.

تفسیر نور

عموم مفسـرین، این سوره را مربوط به زمـان فتـح مکه در سـال هشـتم هجری می داننـد که گروهی از مردم به خـاطر حقانیّت اسـلام، ایمان آوردند و بعضـی از ترس به اسـلام تظاهر کردند، نظیر ابوسـفیان که امام علی علیه السلام درباره آنان فرمود: «ما اسلموا ولکن استسلموا و اسرّ

الکفر»<۱۱۰۹> آنان در ظاهر مسلمان شدند ولی در

دل کـافر ماندنـد. در قرآن برای ایمـان دو نـوع دخـول آمـده اسـت: یکی دخـول مردم در دیـن کـه در این سـوره می فرمایـد: <<یدخلون فی دین اللّه>> و دیگری دخول ایمان در دل مردم که در سوره حجرات می فرماید: <<و لمّا یدخل الا

ن فی قلوبکم>><۱۱۱۰> هنوز دین داخل قلب های شما نشده است.

در حـدیث می خـوانیم: هنگـامی که حضـرت مهـدی علیه السـلام ظهـور کننـد، مردم دنیـا فـوج فـوج به او ایمـان می آورنـد. <۱۱۱۱>

قرآن به تسبیـح خداونـد، بیش از تکـبیر و تحمیـد سـفارش کرده است. واژه تسبیـح در قرآن بیش از واژه هـای تکبیر و تحمید آمده است.

در حدیث می خوانیم: هنگام فتح مکه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابتدا وارد مسجد الحرام شد و نماز گزارد.<۱۱۱۲>

نصرت خداوند، منوط به یاری مردم از دین اوست. <<ان تنصروا اللّه ینصرکم>><۱۱۱۳>

کلمه «تـوّاب» یـازده بـار در قرآن آمـده است که نه بـار همراه بـا واژه رحمت <<توّاباً رحیمـاً>>، یکبـار همراه بـا حکمت ۱۱۱۴> و یک بار به طور مطلق در این سوره آمده است.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله بعـد از فتـح مکه، عفو عمومی اعلام کردند و همه را بخشـیدند و مکه بدون خونریزی فتح شد. حتی هنگامی که حضـرت دید سـعد بن عباده شعار انتقام می دهد و می گوید «الیوم یوم الملحمه» یعنی امروز تلافی می کنیم، حضرت پرچم را از او گرفت و

دست حضـرت علی علیه السـلام داد و فرمـود: شـعار را عوض کنیـد و بگوییـد: «الیوم یوم المرحمه» امروز روز رحمت است نه انتقام.

فتح و نصرت واقعی از جانب خداست، پس به ابزار و تجهیزات و نیروی انسانی تکیه نکنید که ممکن است همه امکانات باشد ولی باز هم شکست بخورید. <<و ما النّصر

الّا من عند اللّه>><۱۱۱۵>

در فتح مکه، امید بت پرستان به یأس و مرکز شرک به پایگاه توحید تبدیل شد. موانعی که بر سر راه مؤمنان بود، برچیده شد، اسلام تثبیت گشت و برای صدور به کشورهای دیگر آماده شد.

فرمان استغفار یا برای نورانیّت بیشتر قلب است یا برای زدودن غرور پیروزی یا برای گناهان اُمّت و یا به خاطر معرفت بالای حضرت نسبت به خداوند است.

نگاهی گذرا به فتح مکّه

بعد از صلح حدیبیه، چون مشرکان پیمان شکنی کردند، پیامبر نیرویی فراهم و مکه را بدون خونریزی فتح کرد. مسلمانان در چند کیلومتری مکه اردو زدند و ابوسفیان که شبانه برای سرکشی از مکه خارج شده بود با عباس عموی پیغمبر ملاقاتی داشت. عباس گفت: پیامبر با ده هزار

رباز به سراغ شما آمده است. ابوسفیان ترسید و به عباس پناهنده شد و پیامبر امان دادن عباس را پذیرفت. پیامبر فرمود: هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد یا به خانه ابوسفیان برود یا در خانه خود بماند، در امان است.

پیامبر به عباس فرمود: ابوسفیان را در تنگه ای که گذرگاه مکه هست ببر تا لشگریان الهی که از آنجا می گذرند، او ببیند. ابوسفیان با دیدن این مانور وحشت کرد و به عباس گفت: سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده است، عباس گفت: سلطنت نیست بلکه نبوت است. سپس عباس ب

او گفت: به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشگر اسلام بازدار.

ابوسفیان وارد مسجدالحرام شد و به مردم گفت: محمّد با جمعیّتی وارد مکه می شود که توان مقابله با او را ندارید، پس به مسجد الحرام یا خانه من یا خانه خود پناهنده شوید و اسلام

بیاورید تا سالم بمانید.

به هر حال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مکه شد و به یاد روزی که از مکه مخفیانه خارج شد و به شکرانه این پیروزی سجده کرد. سپس پیامبر با تلاوت سوره فتح وارد مسجد الحرام شد و مسلمانان همراه آن حضرت تکبیر می گفتند. حضرت نزدیک کعبه آمد و بت ها را می ست و می فرمود: <<جاء الحق و زهق الباطل انّ الباطل کان زهوقا>><۱۱۱۶> از آنجا که دست حضرت به بت های بزرگ بالای کعبه نمی رسید، به حضرت علی علیه السلام دستور داد تا پا بر دوش پیامبر نهد و بت ها را سرنگون کند. سپس حلقه کعبه را گرفت و از مردم مکه پرسید:

امروز چه انتظاری از من دارید؟ گفتند: بخشش. اشک در چشم حضرت جمع شد و مردم گریه کردند. حضرت سخن یوسف را که به برادرانش فرمود: <<لاتثریب علیکم الیوم>><۱۱۱۷> امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، به زبان آورد و فرمود: همه آزادید. آنگاه جملات «لااله الاّ اللّه

وحده انجز وعده نصر عبده...» را خواند و فرمود: هیچ کس از خون های ریخته شده و اموال غارت شده گذشته سخنی نگوید و تمام پرونده های گذشته مختومه و همه مشمول عفو عمومی شدید، پس وارد زندگی نوین شوید.

۱- پیروزی در سایه نصرت الهی است. <<اذا جاء نصر اللّه و الفتح>>

۲- نابودی سران کفر و شرک، زمینه برای ورود مردم به توحید و یکتاپرستی است. <<اذا جاء نصر اللّه... النّاس یدخلون فی دین اللّه>>

۳- مسلمانان وظیفه دارند در حدّ توان و امکان خود تلاش کنند تا زمینه ورود دیگران به اسلام فراهم شود. <<اذا جاء نصر اللّه... النّاس یدخلون فی دین اللّه>>

۴- اگر موانع برطرف شود،

مردم گروه گروه ایمان می آورند. <<یدخلون فی دین اللّه افواجا>>

۵ - تا قبل از فتح مکه مردم یکی یکی مسلمان می شدند، ولی بعد از فتح مکه، گروه گروه. <<یدخلون فی دین اللّه افواجاً>>

۶- فتح و پیروزی شما را مغرور نسازد که هرچه هست از خداست. <<اذا جاء نصر اللّه... فسبّح بحمد ربّک>>

۷- تنزیه خداوند از عیب و نقص و ظلم، باید همراه با سپاس از نعمت ها و ستایش او باشد. <<فسبّح بحمد ربّک>>

۸ - سپاس و ستایش و تسبیح خداوند، مقدمه استغفار و آمرزش طلبی است. <<فسبح بحمد واستغفره>>

۹- صالحان که به قدرت می رسند به جای غرور و غفلت، جان و روح خود را با یاد خدا معطر می کنند. <<اذا جاء نصر اللّه... فسبّح بحمد ربّک>>

۱۰- خداوند منزّه است از اینکه یاران دینش را تنها بگذارد. <<اذا جاء نصر اللّه... فسبّح>>

۱۱- هر کس، حتی پیامبر، هر قدر هم تسبیح و تحمید کند، در پایان آن استغفار کند. <<واستغفره>>

۱۲- توبه پذیری سنت خداوند است. <<انّه کان توّاباً>>

«والحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

The pagans of Makka opposed and persecuted the Holy Prophet from the day he openly preached the religion of Allah to them. Then he migrated to Madina. All the conspiracies, intrigues and plots of the Makkans and their allies to destroy the Holy Prophet and his mission recoiled on their own heads. Gradually all the people of Arabia rallied round him and the bloodless conquest of Makka was the conclusion of his patient and constant striving in the cause of Allah-a promise made by Allah ultimately fulfilled. Those who had hitherto held aloof, then hastened to offer their

allegiance to the religion of Allah. Delegations flocked from near and far to offer obedience to the Holy Prophet. Gibbon refers to it as "one of the most memorable revolutions which have impressed a new and lasting character on the nations of the globe". The expansion of Islam is the most miraculous of all miracles. Polytheism .yielded to monotheism

Aqa Mahdi Puya says: In the spiritual state of realization the Holy Prophet saw every .being in submission to the will of Allah in the light of verse ۸۴ of Ali Imran

(see commentary for verse ۱)

Refer to the commentary of Mumin: ۵۵; Fath: ۲ and Muhammad: ۱۵ and ۱۹ for the meaning of the phrase "wastaghfirhu" whenever it is used for the infallible Holy .Prophet and his Ahl ul Bayt

After the bloodless conquest of Makka, the Holy Prophet stood at the entrance of Ka-:bah and said

".There is no god save Allah. He has fulfilled His promised and helped His servant"

Inside the Ka-bah he pointed to each of the ۳۶۰ idols with his staff reciting: "Truth has come and falsehood has vanished"-Bani Israil: ۸۲-and the idol fell down on its face. The great idol named Hubal was fixed on a high position beyond reach. To destroy it, the Holy Prophet asked Ali to mount on his shoulders. Ali mounted as was desired and standing over the shoulders of the Holy Prophet wrenched the idol and threw it, to the ground. It crashed to pieces. Refer to Madarij al Nabuwa, Habib al Siyar; Sharh .Mawahib, Rawdat al Ahbab

As stated

by the Holy Prophet to Ibn Abbas this verse gave a hint to his departure from this .world

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹